بسم الله الرحمن الرحیم رب یسر و تمم بالخیر

بعد از شرح نصاب زواهر حمد جمیل و سبق صحیح جواهر صلوات مفصل میگوید بنده محتاج بغفران سبحانی بن جلال بن سلیمان قهستانی که بر ضمیر منیر ضمائر ارباب استقراء مخفی نیست لغت در الواح خواطر اصحاب تتبعات موجزات او ظاهر است که درین فن شریف و علم لطیف مثل نصاب صبیان علی ناظمه سجال الغفران مختصری صفحهٔ روزگار را مزین نکرده است بنابرین نظم تنکش گشته اندر هر لغت و کش زبانها جمله در ادراک حسن در وجهت تنقیح جلیات و توضیح خفیات اکابر نامدار و افاضل عالیمقدار اگرچه شروح بسیار نوشته بودند اما در مواضع منثوره از کتاب سطور بنقصان لغات مذکور بی تتبع کتب جمهور و معترض دار خطوط التفات صفحات این اسامی و الواح این مقاییس کشیده اند در ترتیب

شروع درین امر بانمکه از زمان بتوفیق بخشاینده مهربان موفق گشت با تمام شرح مذکور بار دیگر خاطر بر فتور الکمال از فضلای ذوی الاقتدار و علمای اولی الاعتبار انکه ابی الله ان یکون کتاب صحیحا غیر کتابه را منظور داشته چون بر سهوی از خواص این فقیر خسته و تحریر این کلمات شکسته بسته مطلع گردند بقلم اصلاح موشح سازند و بدعای خیر مدد فرمایند انه قریب من الاستجابة و منه التوفیق فی مفضلات الکتاب بدانکه علماء سلف و فضلاء خلف در اوایل تصنیف و ابتدای تالیف خود بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله ایراد می نموده اند عمل حدیثین مشهورین لمثلن و در شرح العرف مذکور است که خصوص بسم الله و الحمد لله از حد بلتش مقصود نیست و غرض ذکر حق سبحانه و تعالی است بهر عبارت که مؤدی شود و امام نووی در شرح مسلم آورده که مراد از حمد در حدیث ابتدا بحمد و ذکر حق سبحانه و تعالی است و از نیست که در ابتدای نامهٔ هر کتابی حمد واقع نیست بلکه حمد در بسمله است و همین معنی از کلام ابن حجر در شرح

دیکی از دو یای نسبت جهت ضرورت شعری حذف
شده و الف عوض از یای نسبت نیست چنانچه بعضی
گفته اند بلکه حرف علم انست چنانچه از دفاتر قدیمه
و جدیده معلوم میگردد والله اعلم اغراض بدیه است
اولا انکه این کتاب منظوم خواهد بود دوم مصراع اولش
بعون و فضل و الطاف الهی است حسد حافده و حقد
حاسده ما حرکت الشمال باد ام که بجنباند باد جانب قطب
الشمال الدقیق و تحرکت الشمال لنحل الدقیق حسد
بفتح حاء و کسر و سین مهملتین مشتق است از حسد بفتحتین
یعنی خواستن زوال نعمت غیر و مراد اینجا غبطه است
که آرزو کردن مثل نعمت غیر بود نه زوال حافده
بحاء مهمله و کسر فا مشتق است از حفد بفتح حا و سکون
فا یعنی شتافتن مردم در خدمت و بمعنی نواسه
آمده است و این معنی مراد است و ضمیر راجع است با بو
نصر بحذف مضاف ای حاسد حافده یا باعتبار
انکه حسد بر ابو نصر بجهت نواسه او بود و اگر بجا فد

رغبت می افتد با شعار فارسی و خوش آمدن بشعر
مر طبعهای موزون را غریزی است و تعلم لغت عرب
کلید همه علمهاست قدری از وی نظم کردم تا پی تعلق
یاد گیرند که چون صبیان را مقبول قول است یعنی همی گوید
ابو نصر که چون صبیان را صبیان بکسر صاد مهمله و سکون
باء بنقطه جمع صبی بفتح صاد مهمله و کسر باء کودک خواهد اگر
تعلم بفتحتین تاء فوقانیه و عین مهمله و تشدید و ضم لام اموختن
لغت بضم لام و غین معجمه اصلش لغو بالغین بوده بعد از
بعد از حذف حرف علت تا را عوض داده اند و مراد اینجا
علم متن است لغت عرب و آن دال بر ایلی است که
شناخته میشود بآن موضع که فردی از افراد کلمه و حرفی
از جزئیات او و لغت بر جمیع اقسام علوم عربیه
اطلاق می یابد همچنانکه بمعنی لفظ موضوع مستعمل میشود و عرب
بفتحتین عین مهمله و را و ضم عین با سکون را نیز
لغت است طایفه از آدمیان که موصوف باشند بزبان
مخصوص که متوطن شهرها و قریهای عرب می باشند و علما

مهمل الاول است در شرح شافیهٔ رضی و غیره مذکور است
پس تقیید این دو کلمه بمعجمه و مهمله بی فایده باشد و تعلم لغت
کلید بهمه علمها است یعنی دانش لغت عرب موقوف
علیه دانش علوم دیگر است که بعبارت عربی مدون
شده و قدر بفتحتین قاف و دال مهمله و سکون او نیز اندازه
نظم بفتح نون و سکون ظاء معجمه جمع کردن دُر در رشته و بمعنی
شعر استعمال می کنند چنانکه در کنز اللغات مذکور است
تکلف بفتحتین تاء فوقانیه و کاف و ضم لام مشدده رنج
کشیدن و حاصل معنی چنین شود که چون آموختن علم لغت
عرب موقوف علیه علوم دیگر است و کودکان را بتنش از
آموختن علم لغت میل میشود بابیات فارسی اندکی از علم لغت
بعبارت فارسی ترجمه کرده در سلک شعر در آوردم تا از
تا از چیستی که خوش آینده است ایشان را بالطبع بآسانی
یاد گیرند تا آموختن علوم دیگر برایشان آسان شود چنانچه
بیتی که ضابط بود هر چیزی را از علوم میان این قطعها
آوردم تا نوشتن این نسخه هر کس را رغبت افتد

آینده است پس دویست و بیست بیت اختیار کرده
شد نصاب بکسر نون و صاد مهمله اصل هر چیزی و در
شرع آن مقدار مال که زکوة بران واجب شود از زر یا سیم
یا مال تجارة یا چرنده در صحرا در اکثر سال از گوسفند و شتر
و گاو و است و زکوة آن مقدار مال است که حق فقیر باشد مثل
یک گوسفند از چهل گوسفند و نیم مثقال زر از بیست مثقال
و پنج درم سیم از دویست درم و مثقال سنگی بود
که زر را بدان وزن کنند در صحاح و صراح مذکور است
مقدارش بیست قیراط و قیراط پنج جو متوسط مقطوع الاطراف
غیر مقشور ولیکن در نهایه هدایه گفته که غالب استعمال
مثقال در ذهب است و در نهایه جزری گفته که مثقال
در اصل چیزی را گویند که چیزی را بآن وزن کنند اندک باشد
یا بسیار و درمی نصف مثقال و خمس مثقال بود از سیم
مضروب پس درم چهارده قیراط باشد و در تاریخ سنه
ثلثه و عشرین و تسعمایه که قیمت مثقال از سیم ده میر بیست
قیمت درمی هفت میری بود و قیمت قیراطی نه اقچه و برین

کرد که تشبیه کرده دویست درم بیست دینار است که دویست
بیست درم و زاید بر یک نصاب ماده ای که بجهل برسد بر مذهب
مختار عفو است پس دویست درم در حکم یک نصاب باشد
و اضافت بصبیان بجهت آنست که ایشان بیشتر بحفظ و
قراءت این کتاب موفق میکردند توفیق سزاوار کردانیدن
پس معنی من الله التوفیق چنان شود که خاصه از خدا است سزا
وار کردانیدن ناظم را بنظم این کتاب یعنی اسباب را
مهیا کردانید و موانع را مرتفع ساخت القطعة الاولی
اولی بضم همزه و سکون واو مؤنث اول و اول نخستین ازین
کتاب یعنی پاره نخستین این ابیات مخصوصه است و نا
ظم آن هنگام که فارغ شد از دیباچهٔ کتاب شروع کرد در مقصود
بر احسن وجهی زیرا که افتتاح کرد به بعضی از اسماء باری تعالی
بعد از ان به بعضی از اسماء که لایق رتبه انبیا است و گفت
اله است و الله و رحمن خدای دلیل است هادی تو کو رهنمای
اله بکسر همزه انچه پرستند خواه سزاوار پرستش بود خواه
نبود و اطلاق بر خدای بحق خاصه نزدیک اهل اسلام بطریق

محل بفتحتین میم و حاء مهمله و تشدید لام جای فرود آمدن
و جای گشتن مکان بفتح میم جای بودن اصلش مکون
بوده چون در کان واو را الف کردند در مکون نیز الف کردند
معان مثل مکان جای یاری دادن و در کنز اللغات هر سه
لفظ را بمعنی جای مطلق تفسیر کرده سقر دوزخ و نار
آتش ولی که جنت بهشت آخرت آن سرای سقر
بفتحتین سین مهمله و قاف دوزخ یعنی جای عقوبت کردن
گناه کاران اعاذنا الله منها نار اصلش نور بوده آتش یعنی
مطلق آتش خواه این جهانی خواه آنجهانی و آتش آنجهانی
گرمتر است از آتش این جهانی به هفتاد مرتبه در کشاف در سوره
واقعه مذکور است جنت بفتح جیم و تشدید نون بهشت
یعنی جای مثوبت که اماده شده است از برای فرمان بردا
ران رزقنا الله ایاها آخرة بمد همزه و کسر خاء معجمه و تاء مدوره
آن سرای یعنی زندگانی پس از حشر رید ستش قفا چهره
وجه روی فخذ ران عقب پاشنه رجل پای رید
بکسر راء همزه و تاء و تانیث ششش و در بعضی بلاد سیل گویند

وسکون لام نای کلو فرس سهب و بغل استر و سرج زین بعیر

اشتر سهت و جرس چه درای فرس بفتحتین فا و را اسب

عربی و غیر عربی مذکر بود یا مونث بغل بفتح با منقط و سکون

غین معجمه استر سرج بفتح سین مهمله و سکون را و جیم زین

بعیر بفتح با منقط و کسر عین مهمله جرس بفتح جیم و را درای

یعنی زنگله بزرگ که بر گردن شتر بندند در کنز اللغات مذکور است

رجل مرد و مراة زن و زوج جفت غنی مالدار است و مسکین

گدای رجل بفتح را و ضم جیم مرد یعنی مذکری که بحد بلوغ رسیده باشد

مراة بفتح میم و سکون را مونثی که بحد بلوغ رسیده باشد او

را شوهر بود یا نه بود اما در ذخیره مذکور است که زن بکارت

اطلاق نمیکنند الا بر زوجه زوج بفتح زا و سکون واو جفت

یعنی هر دو چیز که از یک جنس باشند مثل دو موزه و آدمی و پری

و جز آن غنی بفتح غین معجمه و کسر نون و تشدید یا تحتانیه مال دار

یعنی مالک مال اگرچه اندک باشد و در شرع آنکه مالک نصاب

بود مسکین بکسر میم و سکون سین مهمله و کسر کاف گدا یعنی

یعنی آنکه او را هیچ مال نباشد قنا تست کاریز و عذب

منقول گشت و تر بفتحتین واو و تا فوقانیه زه و شرعه

بکسر شین معجمه و سکون را و عین مهمله زه و یعنی زه

کمان صنج بفتح صاد مهمله و سکون نون و جیم چنگ یعنی

دو پاره روی مدور که بر یکدیگر می زنند تا آوازی حاصل میشود

و آنچه درین زمان آنرا چنگ می گویند که صاحب او تارات

در عرب بنیه ده عجم آنرا احداث کرده اند در صنوف مذکور است

مزمار بکسر میم و سکون زای مطلق نی که می نوازند القطعه الاخر

اخری بضم همزه و سکون خا معجمه و را و الف تانیث

دیگر یعنی پاره دیگر ازین کتاب این ابیات است ضیا و نور

و سنا روشنی افق جهت کران فتی خفیف جوان سبک ثقیل

گران ضیا بکسر ضاد معجمه و یا تحتانیه مبدله از واو و الف

و همزه اصلیه روشن و روشنایی نور بضم نون و سکون

واو سنا بفتح سین مهمله و نون و الف منقلبه از یای بی نقط

بمعنی روشنی است در صراح و جز آن مذکور است افق

بضمتین همزه و فا سکون نیز آمده است کران یعنی نهایت

آنچه دیده شود از آسمان یا زمین در مقابلین و منوب

کویند زجاج بضم زای و جیمین معدن بفتح میم و سکون عین ا
و کسر دال مهملتین کان یعنی جای بودن هر چیزی در صراح
مذکور است نحاس و صفر مس و روی انک است
سرب حلی است زیور غالی گران رخیص ارزان
نحاس بضم نون و حاء مهمله مس صفر بضم صاد مهمله و سکون
فا روی آنک بمد همزه و ضم نون سرب یعنی رصاص اسود
خبائه گذشت و در نهایهٔ جزری و کنز اللغات بمعنی قلعی
نیز گفته حلی بضم حاء مهمله و کسر لام و تشدید یا اصلش حلوی
بوده بضم لام و واو واو را یا کرده ادغام کردند و لام را مکسور
ساختند جمع حلی بفتح حاء مهمله و سکون لام و یا زیور یعنی
زیور یا سیمینه که زنان خود را بآن بیارایند در صراح
مذکور است غالی بغین معجمه و کسر لام نرخ گران رخیص بفتح را و کسر
خاء معجمه نرخ ارزان جرز و سیف و حسام است و عضب و صارم
تیغ مجن و جنه سپر سهم تیر و قوس کمان جرز بضم جیم
و راء و زای سیف بفتح سین مهمله و سکون یاء تحتانیه
حسام بضم حاء و سین مهملتین عضب بفتح عین مهمله و سکون

ها و سکون یاء تحتانیه غبار بضم غین معجمه گرد است این لفظ
عربی است اما غبار رست هدر است کلوم بضمتین کاف
و لام جمع کلم بفتح کاف و سکون لام خستگی در مهذب مذکور است
اما در کتب متداوله خسته کردن است موت بفتح میم
و سکون واو و تاء مطوله مره بکسر میم و تشدید را توانی
یعنی قوت حشاشه باقی جان و عراضه راه آورد فراید
ریزه زر ربح سود و خسر زیان حشاشه بضم حاء مهمله و
شین شینین معجمتین باقی جان یعنی آنچه باشد از جان مریض
بعد از اول اشتغال بجان دادن عراضه بضم عین مهمله
و ضاد معجمه راه آورد یعنی طعام و جز آن که خریده باشند
در سفر جهت عیال و غیره قراضه بضم قاف و راء و ضاد
معجمه ریزه زر که بمقراض بریده باشد در صحاح و غیره
مذکور است اما در صراح ریزه زر و سیم گفته ربح بکسر راء
و سکون یاء بنقطه سود یعنی آنچه بر سرمایه زیاده شود
خسر بضم خاء معجمه و سکون سین مهمله زیان کردن در صحاح
و غیره مذکور است اما در مهذب زیان گفته یعنی از سرمایه

مطول بت ند بکسر نون و تشدید دال مهمله بمعنا و بمعنی
صنم مستعمل میکردد چنانچه از فایق مفهوم میکردد
و ناظم قدس سره این معنی را قصد کرده طاغوت
بطا مهمله و ضم غین معجمه و تا مطول بت و ثن بفتحتین
واو و تا مثلثه بت سنگین در مقاییس مذکور است
اما در صحاح بضم تفسیر کرده و در صوب گفته بتی که عرب انرا
تراشیده از چوب یا سنگ یا سیم یا جوهر و برپای کرده می
پرستند و ثنی بفتحتین واو و تا مثلثه و نون و یای نسبت
ال بکسر همزه و تشدید لام پیمان یعنی امری که میان دو کس
مقرر شده باشد که بطریق لزوم بران محافظت باید نمود
فی المقاییس الال کل سبب بین اثنین یحافظ علیه و ال بمعنی
سوگند نیز آمده اما پیمان مرادف سوگند نیست چنانکه بعضی
گفته اند و صراح و کنز اللغات بمعنی شهو جدول اند
القطعه الاولی جید کردن صدر سینه رکب لبا نور اس سر توت جام
رزق روزی زاد توشه باب در جید بکسر جیم و سکون یای
تحتانیه مبدله از واو صدر بفتح صاد و سکون دال مهملتین

مجاز بوده است در صوب مغنی کور است کحل بضم کاف
و سکون حاء مهمله و در جامع ابن بیطار مذکور است
که کحل مطلق کحل اصفهانی است که او را اثمد گویند و آن سنگی است
محکم و براق که از اصفهان آرند و بروغن گاو چرب کرده بسوزند
و بپاشند تا بپزد رمل بفتح را و سکون میم ریگ یعنی
خاک نرم حس بضم حاء و سکون سین مهملتین خوبی
یعنی تناسب اعضای بیکدیگر مثل آنکه دست مثلا مثل
پای بود در بزرگی و خوردی و همچنین در سایر اعضا قبح
بضم قاف و سکون با منقوطه زشتی ضد حسن جاف
بجیم و تشدید فا خشک یعنی چیزی که نم نداشته باشد
رطب بفتح را و سکون طاء مهمله صفت مشبهه است
ذیب و سرحان سید گرگ و سمع بچه کفتار ماده موش
حیه مار حوت ماهی طیر مرغ و ریش پر ذیب
بکسر ذال معجمه و سکون همزه و یای تحتانیه مبدله از همزه گرگ
سرحان بکسر سین مهمله و سکون را سید بکسر سین مهمله و
سکون یای تحتانیه و دال مهمله گرگ سمع بکسر سین مهمله و سکون

بفتح یاء تحتانیه و سکون واو روز یعنی زمان ممتد
از طلوع آفتاب تا غروب لیل بفتح لام و سکون یاء
تحتانیه شب یعنی زمان ممتد از غروب آفتاب تا طلوع
و بدانکه یوم و روز در شرع از وقت صبح است تا وقتی
که سیاهی از جانب شرق ظاهر گردد و لیل و شب از
وقت ظهور سیاهی مذکور تا وقت طلوع صبح و در جواهر
القنادی مذکور است که در شرع یوم بهفت قسم است
و شب شش قسم بس یک قسم لیل که از صبح صادق است
تا طلوع آفتاب بحسب عرف داخل یوم باشد بحسب
شرع و مخفی نیست که این سخن صحیح نیست مگر در وقت
استوای یوم و لیل و تحقیقش در علم نجوم مذکور است
غیط بفتح غین معجمه و سکون یاء تحتانیه و ظاء معجمه ضحک
بکسر ضاد معجمه و سکون حاء مهمله حکه بکسر حاء مهمله و تشدید
کاف خارش گرگی در صراح و مهذب مذکور است اما در
صحاح جوب گفته و در منتخب مرضی که او را خارش
گرنا بود مثل جرب نقبه بضم نون و سکون قاف گر یعنی

دال مهمله دوست یعنی یار زوج مثل زوج شوی
یعنی شوهر پس یکی فرد بلکه یک فرد مخصوص اینجا یعنی
زوج بود بخلاف گذشته که بمعنی دو است از هر چیزی و
هر یک از دو فرد که از یک جنس باشند نیز زوج گویند مثل
زوج رجل و زوج امراة در منتخب مذکور است زوجه بفتح
زای معجمه و سکون واو زن مرد در منتخب گفته که اصل است
که زن مرد را زوج گوینده اند که زوجه نیز گوینده اول مختار است
عزبات بکسر عین مهمله و سکون زای و الف الحاق و تای تانیث
سست یعنی مردی که اعراض کند از جماع زنان و رد نکند
ایشان را در اساس مذکور است فحل بفتح فا و سکون
حاء مهمله نر یعنی حیوان حنط گندم دخن ارزن خبز
نان و لحم گوشت اصل بیخ و فرع شاخ و بذر تخم و
قطف بر حنط بکسر حاء مهمله و سکون نون دخن بضم
دال و سکون خاء معجمه و نون ارزن یعنی گاورس خبز بضم
خاء معجمه و سکون باء منقطه لحم بفتح لام و سکون حاء مهمله
اصل بفتح همزه و سکون صاد مهمله بیخ درخت در

سب بکسر سین مهمله و تشدید باء بنقطه دستار سر
قلیل بفتح قاف و کسر لام نزر بفتح نون و سکون زای بسیر
بفتح یاء تحتانیه و کسر سین مهمله معنی این لفظ اندک است
حساب بکسر حا و سین مهملتین شمار یعنی جمع کردن اعداد و تضعیف
کردن تنصیف کردن و تفریق کردن در از اخیر الریاض مذکور است
قطاب جیب و سراویل ازار و خف موزه عتاد بسیار
ره و جسر پل زمام مهار قطاب بکسر قاف و طاء مهمله و الف
سعه جیب بفتح جیم و سکون یاء تحتانیه لفظ عربی است یعنی
گریبان سراویل بفتح سین مهمله و راء ازار یعنی شلوار و در
فایق از اخفش منقول است که سراویل جمع سرواله است
بکسر سین و سکون راء اما جمهور سراویل را مفرد گفته اند خف
بضم خاء معجمه و تشدید فا موزه و در شرع انچه مسح بران جایز است
از ملبوسات عتاد بفتح عین مهمله و تاء فوقانیه انچه مهیا کرده
شود از برای حادثات زمانه و سلاح بود یا غیره از صحاح
و نهایه جزری مستفاد میگردد جسر بکسر جیم و سکون سین مهمله
پل یعنی پلی که بر بالای آن بگذرند از چوب بود یا غیر آن

یعنی جای که او را عمارت وافر بود و مردم بسیار در ان
متوطن اما در شرع موضعی را گویند که بزرگتر مساجدی که
که از برای صلواة جمعه بنا کرده باشند اهل آن موضع را نگنجاند
سور بضم سین مهمله و سکون واو و راء ربض بفتحتین را
و باء بنقطه و ضاد معجمه یعنی دیواری که گرد اگرد شهر بود
در صراح و کنز اللغات و نسخ صحیح مقدمه جار الله مذکور است
پس مندفع شد اعتراض بعضی که ربض بسکون بمعنی
سور است و بفتحتین مخصوص است به بناها و خانهایی که در
گرد شهر است و این بنا در عبارت ناظم مذکور است
پس تفسیر سور را به ربض نه با انکه اگر در کتب مذکوره یافت
نشدی جواب از تحریک به الضرورت شعر ممکن بود معرکه
بفتح میم و سکون عین مهمله و فتح را لشکرگاه یعنی جای جنگ
حصن بکسر حا و سکون صاد مهملتین حصار یعنی موضعی
که بر درون او دست نتوان یافت از جهت استحکام
او در [illegible] مذکور است صحیفه نامه قلم خامه دان سکینی
کارد خیاط و مخیط سوزن جو خرت و سیم سوفار

یار است در صراح مذکور است حدیقه باغ و خوخ جهت

وخوخ شفتالو سفرجل آبی و تفاح سیب و رمان نار

حدیقه بفتح حاء و کسر دال مهملتین باغ بباء منقطه و الف

منقلبه از واو و غین معجمه یعنی محوط که دران درخت بسیار

بود و در تهذیب الاسماء مذکور است بستان بلفظ باغ عربی

بود چنانکه از مقدمهٔ شیخ جار الله نیز مفهوم میگردد

خشب بفتحتین خاء و شین معجمتین چوب در کنز اللغات

مذکور است خوخ بفتح خاء معجمه و سکون واو سفرجل

بفتحتین سین و فاء و سکون راء و فتح جیم آبی یعنی بهی

تفاح بضم تاء فوقانیه و تشدید فاء رمان مثل تفاح نار

یعنی انار احد یکی عشره ده مایه صد اثنان دو ثلث

و خمس سه و پنج و اربع است چهار احد بفتحتین همزه

منقلبه از واو و حاء مهمله عشر بثلث فتحات عین مهمله

و شین معجمه و راء و تاء تانیث ده از جنس مذکر اما

از مؤنث عشر است بسکون شین بی تاء تانیث در

کافی که شرح هادی است مذکور است و تحقیق این

کنز بفتح کاف و سکون نون گنج یعنی مالی که بنی آدم در

زمین مخفی گردانیده بود در کتب مذکوره مسطور است صیرفی

بفتح صاد مهمله و سکون یاء تحتانیه و فتح راء و فاء و یاء نسبت

صراف بفتح صاد مهمله و تشدید راء یعنی کسی که دانا بود بنقد و

قیمت درمی بر درمی یا دیناری بر دیناری و تمیز کند بعضی را

از بعضی چنانچه از مقاییس و غیره مستفاد میگردد اما در صراح

گفته صراف سیم سره کننده و ناظم قدس سره لفظ عربی را

بلفظ عربی دیگر تفسیر کرده جهت شهرت ستوقه بفتح و ضم

سین مهمله و تشدید تاء فوقانیه و سکون واو سه تو یعنی درمی

که دو طرفش از زر یا سیم بود و میانش مس یا روی و بعضی

گفته اند معرب سه تو است و ناظم قدس سره جهت ضرورت

شعر ستوقه را بخفف کرده حداد بفتح حاء مهمله و تشدید دال

آهنگر قین بفتح قاف و سکون یاء تحتانیه القطع الکبیر فرخ و

فروج است جوزه بیضه تخم مرغ خود چون عنب انگور و تین

انجیر و کمثری مرود فرخ بفتح فاء و سکون راء و خاء معجمه بچهٔ مرغ

فروج بفتح فاء و ضم و تشدید راء و جیم جوزهٔ مرغ خانگی بیضه

وغیره صخر و جلمد و جلمود سنگ بزرگ گفته و در موید گفته
که جلمود سنگ کرد حصباء بفتح حا و سکون صاد مهملتین
و الف مد و همزهٔ منقلبه از الف تانیث ما ء با الف منقلبه
از واو و همزه مبدله از ها آب وادی بکسر دال مهمله رود
آب جود فیض وجود بخشش جوده نیکی جوده تک
وعط میثاق و تحیت پند و پیمان و درود جود بفتح
جیم و سکون واو باران بسیار و بخشش لازم اوست
و فی المقاییس الجیم و الواو و الدال اصل واحد و هو التسمح بالشیء و کثرة العطا جو فیض بفتح فا و سکون تحتانیه و
ضاد معجمه بخشش در کنز اللغات مذکورست بضم جیم و سکون
واو بخشش پس بخشش ترجمه هر سه لفظ باشد دو ورست
که حذف حرف عطف از تحریف ناقلان باشد و جایز است
که مراد از جود بفتح جیم آب بسیار بود زیرا که فیض بمعنی سیلاب رسید
در صحاح وغیره مذکورست پس برین تفسیر فیض جود باشد
وجود ابتدای لغت دیگر جوده بفتح جیم و تا ء تانیث
نیکی چیزی جوده بفتح و ضم جیم تک یعنی دویدن اسب

فلق بفتحتین فا و لام و قاف سفیده یعنی سفیدهٔ دم
که معنی صبح است چنانکه از صراح و صحاح مفهوم میگردد
اما در کنز اللغات مقید کرده بسفیده اول صبح شفق
بفتحتین شین معجمه و فا و قاف روشنی اول شب
یعنی بقیه روشنی آفتاب در اول شب که آن سفیدی است
نزد بعضی از ایمه لغت و سرخی است نزد بعضی دیگر ربیبه
بفتح را و کسر با ء نقطه و سکون یا ء تحتانیه دختر زن یعنی
دختر او که از شوهر دیگر بود بنت بکسر با ء نقطه و سکون
نون دختر ابنة بکسر همزه اصل هر دو لفظ بنو بوده
حمل بره بقر و ثور گاو و عجل گوساله مراره زهره طحال و کبد
سپرز و جگر حمل بفتحتین حا ء مهمله و میم برهٔ نر تا یکسال
در موید مذکورست بقر بفتحتین با ء نقطه و قاف گاو
خواه نر باشد خواه ماده بقره یکی ثور بفتح ثا ء مثلثه و
سکون واو گاو نر عجل بکسر عین مهمله و سکون جیم گوساله
یعنی بچه گاو تا یکسال در غرایب و اساس مذکورست
و از کتب فقهی نیز مستفاد میگردد اما در موید گفته

مذکورست و در مهذب رنده گفته خصین و خاپسی

بفتح خاء معجمه و کسر صاد مهمله و یاء تحتانیه و نون تبر خورد

در کنز اللغات مذکورست و فی المقاییس الخصین الفاس

الصغیر فاس بفتح فا و سکون همزه سوار دست و برنجن

چوپای را خلخال و شاح و عقد حمایل رعاث و تاج افسر

سوار بکسر و ضم سین مهمله دست برنجن یعنی حلقه کرد طوقی

بیکدیگر متصل بود از زر یا سیم یا جز آن که موضعش بر دست

زنان بود خلخال بفتح خاء معجمه و سکون لام و خاء معجمه پای

برنجن یعنی زیوری مثل دست برنجن که زنان در پیر پای

خود کنند و شاح بکسر و ضم واو و شین معجمه و حاء مهمله

گردن بندی پهنی از پوست یا ابریشم آراسته از جواهر

در ایضاح مقامات حریری گفته عقد بکسر عین مهمله

و سکون قاف حمایل یعنی گردن بند رعاث بفتح راو عین

مهمله و ثاء مثلثه جمع رعثه بکسر را و سکون عین تاج خرد

در صراح باین عبارت گفته و این مضمون در اکثر کتب

لغت مذکورست و بعضی رعاث را بکسر را لفظ خود

نه که ثانی و اخیر بود پنجم آنکه ضد کلمه اولی که بدی است کلمه اخری

است که ثانی بود یا اخیر ششم آنکه ضد معنی کلمه اولی که بدی است

معنی کلمه اخری است که ثانی بود و در ین وجه آخر ابتدا از لغت

دیگر بود و پوشیده نیست که جمع این وجوه مذکوره

مشتمل است بر تبیین معنی اولی و اخری و امر تذکیر و تانیث

سهل است زادنا الله اطلاعا علی المعلوم الدینیة قمیص

کرته و یلمق قبا و ریطه رکوع نصیف چو خمار است و

مقنعه معجر قمیص بفتح قاف و کسر میم و سکون یاء تحتانیه و صاد

مهمله کرته بضم کاف یعنی پیراهن لفظ فارسی است یلمق

بفتح یاء تحتانیه و سکون لام و فتح قاف قبا ریطه بفتح را

و سکون یاء تحتانیه و طاء مهمله چادر یک لخت که از دو پاره

جامه بیشتر جمع کرده باشند و زنان بر سر اندازند رکوع بضم

مفهوم میکردد قومی است نصیف بفتح نون و کسر صاد

مهمله و سکون یاء تحتانیه و فا خمار بکسر خاء معجمه مقنعه بکسر میم

و سکون قاف و فتح نون معجر بکسر میم و سکون عین مهمله و

و فتح جیم این چهار لفظ بیک معنی است و آن جامه است

زبیب بفتح زای وکسر با بنقطه مویز اصف بفتحتین همزه
وصاد مهمله که یعنی گیاه معروف موب کور در صحاح
مذکورست اما در موب کبر بفتحتین بیخ گیاه مذکور گفته
شراره خدره بود مارج وشواظ ولهب زبانه فحم
چه انگشت رماد خاکستر شراره بفتح شین معجم پاره
آتش که جهد وخدره فارسی قومی است مارج بکسر راء جیم
زبانه آتش بی دود شواظ بضم وکسر شین وظاء معجمتین
زبانه آتش بی دود در صحاح مذکورست لهب
بفتحتین لام وها زبانه آتش فحم بفتح فا وسکون حاء مهمله
انگشت رماد بفتح را ودال مهمله عجین خمیر دقیق آرد
ونخاله سبوس ادام نان خورش وقند وشکر است
شکر عجین بفتح عین مهمله وکسر جیم خمیر یعنی آرد سرشته دقیق
گذشت نخاله بضم نون وخاء معجم ادام بکسر همزه ودال
مهمله نان خورش یعنی چیزی که نان را چنان سازد که با شاید
توان خورد خواه تغیر کند رنگ نان خواه نکند قند بفتح
قاف وسکون نون ودال مهمله شکر یعنی آب نی مخلوط

کمی دلاور وفارس سوار وصید شکار عقار بضم عین
مهمله وقاف قهوه بفتح قاف وسکون ها راح براء
الف مهمله از واو وحاء مهمله مدام بضم میم وقف بفتح
قاف وسکون راء وفتح قاف یعنی این هر لفظی است
یعنی خمر کمی بفتح کاف وکسر میم وتشدید یاء تحتانیه دلاور
یعنی دلیر فارس بفا وکسر راء سوار است وجز آن
در موب مذکورست صید بفتح صاد مهمله وسکون
یاء تحتانیه شکار یعنی آنچه بگیرند از وحش غرب
پیداست صنوبر خلاف ناشد توبید چو نخل خرما وفر
صاد توت ودلب چنار غرب بفتحتین
غین معجمه ورا درخت بید صنوبر بفتح صاد مهمله
ونون وفتح با بنقطه درخت ناژد خلاف بکسر خاء
معجم درخت بید نخل درخت خرما مذکور شد
فرصاد بکسر فا وسکون را وصاد مهمله توت بضم
تاء فوقانیه وسکون واو وتاء مطول یعنی درخت
که کرم پیله برگ آن بخورد در موب وکنز اللغات

بلوغ در منسوب مذکور است ام بضم همزه و تشدید میم
مادر والده بکسر لام رحم قرابت زهدان بود ختن
داماد چنانکه صهر و خسر والد و اب است پدر
رحم بفتح را و کسر حاء مهمله قرابت بفتح قاف یعنی
خویشی از بیت سابق معلوم میگردد زهدان یعنی
رحم بمعنی زهدان نیز آمده است یعنی جای بچه در شکم مادر
ختن بفتحتین خاء معجم و تاء فوقانیه صهر بکسر صاد مهمله
و سکون ها خسر یعنی پدر زن والد بکسر لام پدر اب
بفتح همزه و تخفیف باء بنقطه اصلش ابو بوده
یا کسی حفی مهربان خفی نهان جلی پدید نبی رسول
زکی بفتح زای و کسر کاف و تشدید یاء تحتانیه اولی زاید است
و ثانی منقلب از واو حفی مثل زکی بحاء مهمله اصلش حفیو
بوده خفی مثل حفی بخاء معجم و فاء و یاء دوم اصلیست پنهان
شونده و پنهان کننده جلی مثل خفی پدید یعنی روشن
اصلش جلیو بوده نبی مثل جلی بنون و باء بنقطه همزه
یاء دوم منقلب از واو است نزدیک محققان چنانکه

عرف جهار بیتی گوینده در رطبی شکوه مذکور است که غنا خوا
ندن چیزیست باآواز طیرٔ دایه حی زنده دبس دوشابست
دبس توم سیر و جلجلان گشنیز و چون حمص نخود طیر بکسر طاء
معجم و سکون همزه حی بفتح حاء مهمله و تشدید یا اصلش
حییو بوده دبس بکسر دال مهمله و سکون باء بنقطه و سین مهمله
شیرهٔ خرما در صحاح و منتخب مذکور است اما در مهذب و کنز اللغات
دوشاب گفته در دو نیست که مراد دوشابی بود که از شیرهٔ
خرما بود توم بضم تاء مثلثه و سکون واو سیر یعنی گیاه مخصوص
جلجلان بضم جیمین و سکون لام دانه گشنیز حمص بکسر حاء مهمله
و فتح و کسر میم مشدده و صاد مهمله در صحاح مذکور است

قطعه
سعال سرفه سرعت شتاب و لبث درنگ
قصیر کوته واسع فراخ ضیق تنگ سعال بضم سین و عین
مهملتین سرعت بضم سین مهمله و سکون را و فتح عین مهمله
شتاب یعنی شتافتن بسوی چیزی در اول وقت او این
شتافتن محمود است بخلاف عجله شتافتن است بچیزی
پیش از وقت او مذموم است لبث بفتح لام و سکون

یعنی مردی که ظاهر پوست سرش رفته بود از جهت
علتی در منوب مذکور است اشل بفتحتین همزه و شین
معجمه و تشدید لام انکه دستش خشک شده باشد اقطع
بفتح همزه و سکون قاف و فتح طاء مهمله بی دست یعنی
مردی که دستش بریده باشند اعرج مثل اقطع
قتیل کشته و عظم استخوان ضبع کفتار جو فهد و
نمر یوزدان و خرس و پلنک قتیل کشته شده عظم
بفتح عین مهمله و سکون ظاء معجمه ضبع بفتح ضاد معجمه و ضم
باء بنقطه جنس کفتار که پلیدتر سباع است در منوب مذکور است
فهد مثل عظم نفا یوز دب بضم دال مهمله و تشدید باء بنقطه
خرس نمر بفتح نون و کسر میم پلنک غراب زاغ و هزار است
و عندلیب و کعیت دی حامه و کرکی کبوتر است کلنک
غراب بضم غین معجمه و را ابدانکه غراب بر انواع است یکی را
ازیشان زاغ و غراب الزرع و غراب الزیتون کویند
و آن مرغی است صغیر الجثه پایها و منقارش سرخ و تفصیلش
در حیوة الحیوان مذکور است هزار بفتح ها و زای عندلیب

و خواه نی شکر و جز آن در منوب مذکور است طرفاکز
بفتح طاء مهمله و سکون را و الف مد و همزه منقلبه از
الف تانیث یراعه بفتح یاء تحتانیه و را و الف نی ایرد
عین مهمله عزو بفتح عین معجمه یعنی نی که ازو قلم تیر سازند و
نی که می نوازند ثعبان بضم ثاء مثلثه و سکون عین مهمله اژدها
یعنی نوع مخصوص از مار تمساح بکسر تاء فوقانیه و سکون میم و
سین مهمله نهنک فقاه دانش و کافی بسند و طبع منشی
ذلیل خوار و عزیز ارجمند و قصد آهنک فقاه فا
فقیه شدن یعنی صاحب رای و مجتهد شدن از باب کرم
در تاج المصادر و شرح تلخیص جامع علامه تفتازانی هم
کور است و فقیه مرادف مجتهد نزد ایمه اصول مقرر است
و اگر اطلاقش بر عالم بمسایل فروع شایع است چنانچه
علامه تفتازانی در شرح الشرح تصریح فرموده اما از فایق
و مقاییس مفهوم میکردد که فقیه بمعنی عالم بعلم مذکور
مشتق از فقه است بکسر فا یعنی در یافتن و دانستن از
باب علم کافی بکسر فا طبع بفتح طاء مهمله و سکون باء بنقطه

وطن بفتحتین واو وطاء مهمله جای بودن آدمی کرم
بفتح کاف وسکون را ربع بفتح را وسکون باء بنقطه
بفتح میم وسکون نون وکسر زای یعنی سرای در صحاح مذکورست
وناظم قدس سره لفظ عربی مشهور را تفسیر کردانیده ودر عرف
فقها منزل موضعی است که مشتمل بود بر دو خانه یا بیشتر
در منوب مذکور است ده اسب اند در تاختن هر یکی را
به ترتیب نامی است روشن چه شکل مجلی مصلی مسلی
وتالی چو مرتاح وعاطف حظی ومومل لطیم وسکیت
ارب وحاجت عرق فواد است وقلب وحشا
دل بدانکه عادت صنادید عرب در جاهلیت
بآن طریق جاری بوده که از اطراف واکناف هر کدام
اسبهای که از باد سبق بردی متقابل یکدیگر باز داشته
در میدان وسیعی جمع کردانیدی وغایتی ومنتهای
تعیین ساختندی وبدعوی تمام وافتخار مالا کلام وبا
شرط ورهان از جانب اجنبی یا از جانبین یا از یک جانب
بیکبار اسبهای مذکوره تاختن آوردندی ولابد بعضی

فوقانیه وکسر لام در حیوة الحیوان نقل از رافعی وغیره کرده
سیم گفته وچهارم را بارع گفته بباء بنقطه وکسر را
ویا درین چهار لفظ منقلب است از واو واسب پنجم
مرتاح بود بضم میم وسکون را وحاء مهمله در تاجین ومهذب
وحیوة الحیوان مذکور است ودر صحاح ششم گفته ودر منهاج
هفتم واسب ششم عاطف بود بعین وکسر طاء مهملتین در صحاح
ومهذب ومنهاج مذکور است ودر حیوة الحیوان هفتم
گفته واسب هفتم حظی بفتح حاء مهمله وکسر ظاء معجمه ویاء منقلب از
واو در حیوة الحیوان ششم ودر صحاح وغیره هشتم وظاهر آنست
که نزد ناظم قدس سره حظی است یعنی اسب هفتم ثابت گشته
بوده واختلاف در اسامی مذکوره وجه ظاهر است اسب هشتم مومل
بود بضم میم وفتح همزه وتشدید وکسر میم در حیوة الحیوان نقل از
رافعی وغیره مذکور است پس مندفع شد آنچه بعضی گفته اند کو
مومل اسب هفتم است وتقدیم بنا بر ضرورت است اما در صحاح
هفتم گفته واسب نهم لطیم بود بفتح لام وکسر طاء مهمله در صحاح
ومهذب وجز آن مذکور است اما درین منهاج هشتم گفته ونهم را

اسامی ده است وبیت مذکور از ملحقات است بانکه
در بعضی نسخهٔ نصاب بعد از بیت مذکور این بیت مسطوراست
حقیقت همین است اسامی ولیکن فراموش کرده است
قاشور وفسکل یعنی ناظم قدس سره فراموش کرده ومخفی نیست
که نسبت این نوع نسیان بناظم علیه الغفران از کمال جهل است
بفضایل ومراتب او ودال بر قصور قایل مذکور در استقراء
کتب جمهور ارب بکسر همزه وسکون را وبفتحتین حاجت
یعنی نیاز عرق بفتحتین عین مهمله ورا آبی که ظاهر شود از بیخ
موی آدمی وغیره در وقت حرارت وخوی فارسی است
فواد بضم فا وهمزه والف زاید دل حشا بفتح حاء مهمله وشین
معجمه والف مبدله از واو دل در کنز اللغات مذکور است

قطوه الاخوی ثمر میوه حب دانه تبن کاه طریق
سبیل وصراط است راه ثمر بفتحتین تاء مثلثه ومیم میوه حب
بفتح حاء مهمله وتشدید باء منقط طریق بفتح طاء مهمله وکسر را
راه سبیل بفتح سین مهمله وکسر باء منقط راه صراط بکسر صاد
مهمله وهمچنین بسین یعنی سراط وبزای یعنی زراط صبی

مال گویند اصلش مول بوده طارف بطاء مهمله وکسر را
وفا مالی که نو بدست صاحبش درآمده باشد تالد
بتاء فوقانیه وکسر لام مالی که دیر وقت بود که در دست
صاحبش بوده شین ملحق بتالد دنو کنایت بود از خواسته
وکتان یعنی کهنه ودر سر الادب گفته که طارف مالی که میراث
یافته بود وتالد مالی که کسب کرده بود وفاسد بکسر سین
غد وامس عکس‌اند فرداودی جو ابیض سپید است
اسود سیاه غد بفتح غین معجمه اصلش غدو بود امس بفتح
همزه وسکون میم وسین مهمله عکس‌اند یعنی غد وامس ضد و
مخالف یکدیگرند در وجود زیرا که غد علم روز آینده است
متصل بروز که ما در وییم اگرچه در اصل موضوع است از
برای هر روزی که مؤخر باشد از روز دیگر وامس علم روز
گذشته متصل بروزی که ما در وییم اگرچه در اصل موضو
ع است از برای هر روزی که مقدم بود بر روزی دیگر
وتحقیق علمیتش در کتب نحو مفصل است وبعضی گفته‌اند
که امس چون مؤخر باشد نزدیک بعضی مبنی است بر کسره

خطا جرم و ذنبست و عصیان گناه حجا بکسر حاء
مهمله و جیم و الف ممدوده از واو حجر بکسر حاء مهمله و سکون
جیم و راء لب بضم لام و تشدید باء بنقطه عقل بفتح بعین
مهمله و سکون قاف نهیه بضم نون و سکون ها و یاء تحتانیه
معنی این پنج لفظ خردست خطا بفتح خاء معجمه و طاء مهمله
و همزه و ناظم قدس سره همزه را با الف قلب کرده خلاف
صوابست جرم بضم جیم و سکون راء گناه ذنب بفتح
ذال معجمه و سکون نون گناه عصیان بکسر عین و سکون صاد
مهملتین نافرمان حطب هیزمست و ضرام و حصب
فروزینه عشب و کلاء دان گیاه حطب بفتحتین حاء و طاء
مهملتین ضرام بکسر ضاد معجمه فروزینه یعنی هیزم ریزه
که آتش بدان افروزند عشب بضم عین مهمله و سکون
شین معجمه گیاه در صحاح مذکورست در مقاییس گفته
که گیاهی که در ربیع بروید و دیر بماند کلاء دان بفتح کاف و
لام و همزه گیاه خواه تر باشد خواه خشک در منوب و مقاییس
مذکورست مناص و مفر جای بگریختن ملاذ و معاذ

من و عن از الی و حتی تا این کو کیف چون ام واو یا
من بکسر میم و سکون نون این مذهب جمهورست و ابن
مالک در شرح تسهیل گفته که اصلش منا بوده الف را
حذف کرده نون را ساکن گردانیده اند عن بفتح عین مهمله
و سکون نون یعنی این دو حرف ازست الی بکسر همزه
و لام و الف اصلی تا حتی بفتح حاء مهمله و تشدید تاء فوقانیه
و الف اصلی این بفتح همزه و سکون یاء تحتانیه و فتح نون
کو یعنی کجا کیف بفتح کاف و سکون یاء تحتانیه و فتح فا
جون مثل کیف حالک یعنی جونست حال تو ام بفتح همزه
و تخفیف میم یا او بفتح همزه و سکون واو فی درست
و علی بر و کم چند نحن و نا اننا و انا ما فی بکسر فا و سکون
یاء تحتانیه در علی بفتح عین مهمله و لام و الف اصلی کم
بفتح کاف و تخفیف میم نحن و بفتح نون و سکون حاء مهمله
و ضم نون ما یعنی دو مرد یا دو زن یا گروه مردان یا زنان
اننا بکسر همزه و تشدید و فتح نون و الف بر راستی که ما
انا بکسر همزه و تشدید نون و الف بر راستی که ما اصلش

درحاشیهٔ قنیة المنیه که جهت توضیح الفاظ خوارزمی
نوشته شده مذکورست کم بضم کاف و سکون میم شما
کرده مردان ذ ابذال معجمه و الف منقلبه از یاء تحتانیه
و یاء دیگر که لام است محذوفست در رضی مذکورست
و این کلمه از اسماء اشارتست و بیانش بیاید انت بفتح
همزه و سکون نون و فتح تاء فوقانیه تو زن ولی تنها یعنی
تنها یک مرد را بانت خطاب کنند همچنانکه یک زن را
بانتِ بکسر تاء ان و لو کرمتی کی و لانه اینما همچو حیثما
ان بکسر همزه و سکون اگر لو بفتح لام و سکون واو اگر متی
بفتح میم و تاء فوقانیه و الف اصلی کی لا بلام و الف اصلی
نه مثل لا یضرب نزند اینما بفتح همزه و سکون یاء تحتانیه
و فتح نون و میم و الف اصلی هرجا حیثما بفتح حاء مهمله
و سکون یاء تحتانیه و ضم تاء مثلثه ف پس و قبل
پیش و بعد پس ل مر و لی مرا الناما راف بفتح فا مثل
جائی زید فعمرو یعنی آمد زید پس عمرو نیز آمد در عقب زید
بی مهلتی قبل بفتح قاف و سکون باء منقوطه پیش یعنی زمان

این سخن معنی از بیان است و عبارت کتاب درین
باب کافی است لم نفی لقولک فعل و لا نفی لقولک یفعل
و تفصیل این مبحث در افصاح مفصل شیخ ابن حاجب
مذکورست لما بفتح لام و تشدید میم و الف اصلش لم بوده
مثل لما یضرب نزد و فرق میان ایشان انست که لما دلالت
میکند بر نفی فعل بر سبیل امتداد تا زمان حال بخلاف
لم که نفی فعل ممتد نیست تا زمان حال هلم بفتح ها و ضم لام
و تشدید و فتح میم بیا و بیاور لازم و متعدی آمده است بمعنی
گفته اند که بصریان گویند که هلم مرکب است از هاء تنبیه و لم ام
و کوفیان گویند از ها و ام و حجازیین گویند مفردست
و درین سخن نظرست و بیانی که لایق این مقام است
چنانست که هلم نزد خلیل مرکب است از هاء تنبیه و لم ام
بمعنی جمع و چون بسبب ترکیب معنی او تغیر یافت اهل حجاز
در و تصرف نمیکنند بر قیاس سایر امثله مثلا نمیگویند
الم امثل الم ر د و کوفیان گفته اند اصلش هلاام بوده بتشدید
لام و الف و ضم همزه هلا که کلمهٔ استعجال است نزد ترکیب

اصلش ذو بوده چنانچه در شرح خلاصهٔ ابن مالک مذکورست
یا ذوی چنانکه در صحاح مذکورست و الف مبدله است از واو
ساکن در اصل که عین است و لام محذوف در جمیع متصرفات
و این مذهب خلیل است اما مذهب غیر او عین محذوفست
و الف منقلب از واو یا یا در رضی مذکورست و بعضی ذا را درین
بیت اسم اشارة داشته اند و ذو را اسم موصول و آنچه
ما ذکر کردیم اولی است زیرا که ذا بمعنی اسم اشارة درین قطعه
مذکور شده پس تکرار لازم می آید و بعضی از وجوه ذا را اسم
موصول داشته اند و ظاهرست که حمل کلام بر متفق علیه اولی است
و نیز دو لغت دیگر مبین می کرد و چه از آنست که ذو دو
و چه امر درا بود اگرچه هر کدام از وجهی ممتازاند تلک بکسر تاء
فوقانیه و سکون لام و فتح کاف از برای اشاره بمونثی
که غایب باشد و دور بوده ذلک بذال معجمه و الف ملفوظ
و کسر لام و فتح کاف بر قیاس تلک و جایزست که کاف تلک
و ذلک را بکسر خوانند و در هر دو صورت کاف حرف
خطاب است پس ترجمهٔ اشی ایست بود و حاصل معنی

که او را بر ایشان استیلا بود صوت بفتح صاد مهمله
و سکون واو و تاء مطوله آواز یعنی کیفیتی که عارض نفس
گردد جرس بفتح جیم و سکون را و سین مهمله آواز
در شرح مقامات حریری مذکورست حضیض و
غایر و غور است و هجل و و هده نشیب یفاع در بوه
و تل است و نجد و هضبه فراز حضیض بفتح حاء مهمله
و ضادین معجمتین نشیب غایر بغین معجمه و کسر همزه
نشیب اسم فاعل است از غور یعنی بزمین نشیب
فرو رفتن در کنز اللغات مذکورست و غور بفتح غین معجمه
و سکون واو در نشیب در صحاح مذکورست هجل بفتح
ها و سکون جیم زمین نشیب و معنی نشیب نقیض بلند
در مقاییس مذکورست و هده بفتح واو و سکون ها
زمین نشیب یفاع بفتح یاء تحتانیه و فا و الف زایده و
عین مهمله زمین فراز ربوه بحرکت را و سکون باء نقطه
زمین فراز تل بفتح تاء فوقانیه و تشدید لام زمین فراز
که بسیار وسیع نبود نجد بفتح نون و سکون جیم و دال مهمله

بفتح طاء مهمله مخیض دوغ ولبن شیر وکزبره کشنیز
کراع پاچه جبن وپصل پنیر وپیاز مخیض بفتح میم وکسر خاء
معجمه لبن بفتحتین لام وباء بنقطه کزبره بضم کاف وسکون
زاء وضم باء بنقطه کشنیز یعنی گیاه مخصوص نه دانه آن پس در
منوب مذکورست کراع بضم کاف وراء پاچه یعنی فرود
زانو از آدمی وفرود بجول از غیرا در منوب مذکورست جبن
بفتحتین جیم وباء بنقطه وتشدید نون وسکون باء بنقطه و
تخفیف نون نیز آمده پنیر بصل بفتحتین باء بنقطه وصاد مهمله
پیاز سمید در مکه نان سفید وخل سرکه رغیف گرده
وبدرا است وابتدا آغاز سمید بفتح سین مهمله وکسر میم
وسکون یاء تحتانیه وذال معجمه نان سفید در مکه بفتح دال
مهمله وسکون راء وفتح میم وکاف وها در فایق ونهایه جز
ری مذکورست پس اعتراض بعضی که در مکه با ها مشهور نیست
ساقط شد خل بفتح خاء معجمه وتشدید لام رغیف بفتح را
وکسر غین معجمه وسکون یاء تحتانیه وفا گرده یعنی قرص نان
در کنز اللغات مذکورست ودر منوب ومقدمه نان فطیر گفته

چنانست که علم سه قسم است اول لغت وآن علمی است
که مشعر بوده بمدح یا ذم باعتبار مفهوم غیر علمی ومدح مقصود
نبود در شرح الشرح وشرح کشاف علامه تفتازانی مذکورست
دوم کنیت است وآن علمی است که مصدر باشد باب یا ام یا ابن
یا بنت در حالی که مضاف باشد مثل ابو محمد وام کلثوم
وابن اوی وبنت وردان واین قسم از اعلام نیز خالی
نیست از اشعار بمدح یا ذم باعتبار مفهوم اصلی هر چند
در حال علمیت مقصود نیست چنانچه در شرح مفتاح
علامه تفتازانی مذکورست سیم اسم وآن علمی است که غیر
لقب وکنیت باشد نسر بفتح نون وسکون سین مهمله صقر
بفتح صاد مهمله وسکون قاف باز ی مثل قاضی یا باء بنقطه
وزای باز وآن مرغیست شکاری ودر بعضی ابیات یا
حذف شده چنانچه در مقاییس مذکورست صعو
خورد وحباری شوات ومخلب چنگ حدید تیز ومس
چه فی ان ومقطع کاز صعو بفتح صاد مهمله وکسر غین معجمه
حباری بضم حاء مهمله وراء والف تانیث مرغی است

روی با و کنند اما قبله بمعنی خانه مذکور آمده و بمعنی جهتی
که روی با و می آرند در وقت نماز نیز آمده چنانچه در کنز
اللغات مذکور است و پس اگر چه بمعنی اخیر قبله آمده باشد
انسب آنست که قبله بمعنی اخیر باشد تا افاده کند عبارت
ناظم قدس سره دو معنی را از برای بنیه د ال الر لفظ مترادف
باشند و لفظ اشتهر تفسیر یکم لفظ صلوة بفتح صاد مهمله نماز
یعنی ارکان مخصوصه که قیام و قراءت و رکوع و سجود است بر مع
اقوال عطاس عطسه عجف لاغری جذام خوره جبان دمامع
و پهان بی دل وسست تا ز عطاس بضم عین وطاء مهملتین
عطسه بفتح عین وسکون طا عجف بفتحتین عین مهمله وجیم
و فا جذام بضم جیم و ذال معجمه خوره باد مرضی است
جبان بفتح جیم و باء منقطه بی دل یعنی آنکه از شجاعتی
و دلیری نبود دماع بهاء و الف زاید مبدله از یاء
و عین مهمله بی دل پهان بکسر هاء و دال مهمله و الف زاید
و نون اصلی بی دل در کنز اللغات مذکور است و در مقا
بیس گفته که مردکم نامی که از جای بجای نقل نمیکند و بعضی

یاء تحتانیه و همزه چیز یعنی موجود و اطلاق بر معدوم
مجاز است در شرح مقاصد و چون موجود است و در کتاب
سیبویه و منوب مرادف معلوم گفته و بعضی گفته که
جمع او اشیاء و نزدیک خلیل و سیبویه اشیا اسم جمع است
اسم بکسر همزه وسکون سین مهمله اصلش سمو بوده بکسر سین
وسکون میم واو را حذف کردند و همزه وصل در آورده کسره
سین را هم بهمزه نقل کردند و بضم همزه نیز آمده نام یعنی
لفظ موضوع مفرد از برای معنی پس اسم بحسب لغت متناول است
اسم و فعل و حرف را چنانچه علامه تفتازانی و محقق شریف
در حاشیه قاضی در موضوعات لغت ذکر کرده اند
عقوه ساحت امر کار و قول گفت و فعل کرد جنب
پهلو جار همسایه نگهبان سطح بام عقوه بفتح عین مهمله
وسکون قاف ساحت بسین مهمله و الف منقلبه از واو
و حاء مهمله یعنی کشادگی میان سرای ناظم قدس سره تفسیر عقوه
کرده است اگر چه عربی است امر بفتح همزه وسکون میم فرمودن
قول بفتح قاف وسکون واو گفتن و از بن مرد و لفظ حاصل مصدر

صوف بضم صاد مهمله و سکون واو پشم گوسفند در صراح
مذکور است کوز بضم کاف و سکون واو و زای قصعه
بفتح قاف و سکون صاد و عین مهملتین کاسه که از چوب بود
در سرالادب مذکور است قدر بکسر قاف و سکون دال مهمله
کاس بفتح کاف و سکون همزه ظرفی که در وی خمر بود در
موید و شرح مقامات حریری گفته که جام ظرفی است
از نقره یا آبگینه سفید و بعضی گفته اند کاس قدحی باشد
و درین عبارت تسامح است زیرا که قدح ظرفیست
از آبگینه چنانچه در سرالادب مذکور است و کاس مخصوص باآبگینه
نیست لفت شلغم بقل تره زرع کشت و ریع دخل
کدس خرمن حزمه دسته صعوب و آن نی تنده دام لفت
بکسر لام و سکون فا بقل بفتح با و نقطه و سکون قاف
گیاه تر که از تخم بر دید از زنجی گفته اند که قثا داخل میوه نیست
بلکه از جنس بقل است در موید مذکور است و در مقاییس
از خلیل منقول است که بقل آنرا گویند که اگر خورده شود ساق
او باقی نماند بخلاف شجر و نزدیک تمیم بقل آنست

مثلثه و سکون غین معجمه دندان پیشین در صحاح مذکور
است اما در کنز اللغات دندان سن بکسر سین مهمله
و تشدید نون دندان ضرس بکسر ضاد معجمه و سکون را
شانزده دندان که بعد از ضواحک بود و دانستن این لغت
موقوف بر دانستن اقسام دندانها و آن چنان است
که دندانها سی و دو است شانزده بر اعلی و شانزده
بر اسفل چهار دندان پیش را ثنایا گویند بفتح ثای مثلثه
جمع ثنیه بفتح ثا و کسر نون و تشدید یاء تحتانیه دو بر اعلی
و دو بر اسفل و چهار بعد ثنایا را رباعیات گویند
بفتح را و تخفیف یاء تحتانیه جمع رباعیه بفتح و تخفیف
دو بر اعلی از جانب راست و چپ و دو بر اسفل مثل آن
و چهار بعد از رباعیات را انیاب گویند جمع ناب دو بر اعلی
بود و دو بر اسفل مثل رباعیات و چهار بعد از انیاب را
اضراس و ضواحک گویند جمع ضاحکه مثل انیاب
و شانزده بعد از ضواحک گویند هشت بر اعلی و هشت
بر اسفل چهار بر جانب راست اعلی و چهار بر جانب

نیز مجمل است آدمی انسی و انسان مردم و جنی پری

اجر مزد و رشوه پاره غرم تاوان دین وام آدمی

بمد همزه و بفتح دال مهمله و تشدید یاء تحتانیه یکی از فرزندان آدم منسوب بادم انسی بکسر همزه و سکون نون

یکی از مردم منسوب بانس یعنی مردمان انسان بکسر همزه

اصلیه و سکون نون و الف و نون زایده تین مردم یعنی

زاینده که مرحوم در یابنده کلیات بود و او مشتق از

انس است بضم همزه و اشتقاق از نسیان مذهب کوفیان است

و این اشتقاق در غایت بعد است چنانچه فاضل رضی در

شرح شافیه گفته است و مردم در فارسی بمنزله انسان است

در عربی بر اندک و بسیار اطلاق می یابد در تهذیب الترجمین و زوزنی

و مهذب و صراح انسان را بمردم تفسیر کرده با انکه اهل لغت

گفته اند که انسان اسم جمع نیست فی المقاییس یقال انسان

و انسانان و اناسی و انسان العین مردم دیده و در صراح

انس را بکسر همزه بمردم تفسیر کرده با انکه اسم جمع است

جنی بکسر جیم و تشدید نون یک پری منسوب بجن و لفظ

که بعد از دسبابه است بفتح سین مهمله و تشدید باء بنقطه

واو را مسبحه و مهلله نیز گویند و بعد از و وسطی بضم واو و سکون

سین و طاء مهملتین و الف تانیث انگشت میانگی و بعد از و

بنصر بکسر باء بنقطه و سکون نون و کسر صاد مهمله و در بعضی ولایات

او را مادر کلک گویند خنصر بکسر خاء معجمه و سکون نون و کسر

صاد مهمله انگشت کلک که آخرین است سقم بیماری و صحت

تندرستی تیه بکسر قیح و دم ریم است و خون القیح فی النی

خام سقم بضم سین مهمله و سکون قاف و بفتحتین نیز آمده

صحت بکسر صاد و تشدید حاء مهملتین و تاء مدوره بکسر تاء

فوقانیه و سکون یاء تحتانیه کبر یعنی گردن کشی قیح بفتح قاف

و سکون یاء تحتانیه ریم یعنی آب زردی که خون با و مختلط

نباشد در طلبة الطلبه مذکور است دم بفتح دال مهمله و تخفیف

میم و حذف لام که واو است یا یاء تحتانیه و تشدید میم نیز

آمده اما مشهور اول است در شرح کافیه رضی در آخر مجرورات

مذکور است قلس بفتح قاف و سکون لام بر انداختن از انچه خورده

باشد در مقاییس و کنز اللغات مذکور است اما در اساس و منتخب

و جایز است که نی گویند بیاء و همزه در موضع کور است و الف

و لام در موضعین زاید است **قطعه الاولی** مبارز و بطل و

باسل و شجاع دلیر شعیر و صبر و کتان جو است و جاتش

زغیر مبارز بضم میم و باء بنقط و کسر راء و زای بجنگ بیرون

آینده دلیر باشد بطل بفتحتین باء بنقط و تاء مهمله سخت دلیر

باسل بباء بنقط و کسر سین مهمله دلیر شجاع بضم شین معجمه شعیر

بفتح شین معجمه و کسر عین مهمله جو صبره بضم صاد مهمله و سکون باء

بنقط چاتش زغیر بفتح زای و کسر غین معجمه یعنی تخم کتان لفظ زغیر

فارسی است غضنفر و اسد و لیث و حارث دلهاث

هزبر و قسوره و حیدر است و ضیغم شیر غضنفر بفتحتین

غین و ضاد معجمتین و سکون نون و فتح فا شیر اسد بفتحتین

همزه و سین مهمله شیر لیث بفتح لام و سکون یاء تحتانیه

و ثاء مثلثه شیر حارث بحاء مهمله و کسر راء و ثاء مثلثه

شیر در مهذب مذکور است اما در دیوان گفته که حارث از

اسماء رجال است و ابو الحارث کنیت شیر است پس در

تقدیر لفظ ابو در عبارت ناظم در سه ره محذوف باشد

اینها همه جیبست فرجهای شبر است بضم بضم باء بنقط و سکون

صاد مهمله فرجه خنصر و بنصر عتب بفتحتین عین مهمله و تاء

فوقانیه فرجه وسطی و بنصر رتب بفتحتین راء و تاء فوقانیه

و باء بنقط فرجه وسطی و سبابه فتر بکسر فاء و سکون تاء فو

قانیه فرجه سبابه و ابهام فرجه بضم فاء و سکون راء کشاد کی

میان دیوار و جز آن و مراد اینجا کشادگی است میان طرف

هر دو انگشت بود در وقتی که گشاده گردانیده اما کشادگی

که در میان هر دو انگشت در طول آنرا فوت گویند بفتح فاء و سکون

واو و تاء فوقانیه مطوله در صحاح مذکور است شبر بکسر شین

معجمه و سکون باء بنقط بدست یعنی از ابهام تا بنصر در طول

اسامی بفتح همزه جمع

ایسم ازواج جمع زوج صلی بفتح صاد مهمله و تشدید لام و الف

مبدله از واو یعنی رحمت کند سلم بفتح سین مهمله و تشدید

و فتح لام یعنی سلامت دارد یعنی پاره دیگر ازین کتاب

ثابت است در بیان نامهای مادران مؤمنین که عورات

مستورات حضرت پیغمبر اند رحمت کند خدای تعالی

وا و در سن چهل سالگی در عقد نکاح آنحضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم درآمده و آن پیش از هجرت ـ سال بر قول اصح از
ین عالم رفته و در گورستان حجون مدفون گشته محترم بضم میم
وسکون حاء مهمله بفتحتین تاء فوقانیه و راء و میم و تا از جهت
وقت یا ها از جهت قافیه اسم مفعول است یا مصدر میمی
معنی او حرمت داشته شده یعنی حرام گردانیده شده
ترک تعظیم او بر تقدیر اول ذوات محترم یعنی با احترام بر تقدیر
دوم ام حبیبه بفتح حاء مهمله و کسر باء دو نقطه دختر ابی سفیان
خواهر معاویه در سن سی و اند سالگی در هشتم یا نهم بنکاح
آنحضرت صلی الله علیه وسلم درآمده و در سال چهل و چهارم
فوت شده حفصه بفتح حاء مهمله وسکون فا و صاد مهمله دختر
عمر ابن الخطاب رضی الله عنه در اول شعبان ماه آخر سال سیم
از هجرت و گویند سال دوم بنکاح آنحضرت صلی الله علیه و
سلم درآمده و در سال چهل و چهارم وفات یافته زینب بفتح
زای دختر جحش بفتح جیم وسکون حاء مهمله در سال چهارم
بقول اصح بنکاح آنحضرت صلی الله علیه وسلم درآمده و

خود درآورده در سال هشتم از هجرت و در پنجاهم فوت شده
در مولد الکبیر مذکور است
اولاد جمع ولد یعنی این قطعه ذکر در بیان نامهای فرزندان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و ایشان جمله از خدیجه بودند جز ابراهیم که
از ماریه قبطیه بوده که یکی از متولدات آنحضرت است صلی الله
علیه وسلم فرزند نبی قاسم و ابراهیم است پس طیب و طاهر
از در تعظیم است قاسم بکسر سین مهمله پیش از بعثت متولد
شده دو سال بزیست و گویند هفده ماه ابراهیم در هشتم
هجرت متولد شده هفت ماه بزیست و گویند هشت ماه
و گویند دو ماه و لفظ پس در عبارت ناظم قدس سره از برای
ترتیب ذکری است زیرا که ابراهیم مؤخر بوده از طیب و طاهر
باتفاق اهل سیر طیب و طاهر بطاء مهملتین لقب عبدالله است
که بعد از بعثت در مکه متولد شده و هم در مکه فوت شده و بعضی
طیب و طاهر گویند بعد از ان ابراهیم و بعضی گفته اند اول قاسم بوده
و بعد از ان زینب بعد از ان عبدالله و بعد از ان رقیه و بعد از ان
ام کلثوم و بعد از ان فاطمه و بعد از ان ابراهیم و قول اخیر مختار

در سال چهلم عبد الرحمن بلجم او را شهید کرد و بعد از شب
ازین دار محنت بدار سرای رحمت خرامید در وقت سحر در
نجف که موضعی است قریب بکوفه مدفون گشته و
سن شریفش شصت و سه سال بوده و گویند شصت و
پنج و گویند پنجاه و هفت و گویند پنجاه و هشت امیر المؤ
منین عثمان رضی الله عنه بضم عین مهمله پسر عفان بفتح عین مهمله
مردی از اهل مصر اسود نام او را بکشت و در شب شنبه در
بقیع مدفون گشته و عمر او هشتاد و دو بوده و گویند هشتاد و هشت
و تاخیر از حضرت امیر المومنین علی بنا بر ضرورت شعری است
چون روایت تقدیم بصحت رسیده است طلحه بفتح طای مهمله
و سکون لام پسر عبید الله در سن شصت و چهار سالگی در سال
سی و ششم از هجرت در وقعة الجمل کشته شد زبیر بضم زای و
فتح بای منقوطه و سکون یای تحتانیه پسر عوام در سن شصت و
چهار سالگی در سال سی و ششم از هجرت وفات یافته در زمین
بصره در وادی سباع مدفون گشته از ان او را ابو عبیده نقل
کرده اند ابو عبیده بضم عین مهمله و فتح بای منقوطه و سکون یای تحتانیه

در اصطلاح مرادف مجتهد است در آخر شرح مختصر زبدة
المتاخرین قاضی عضد الملة والدین عبد الرحمن مذکور است لیکن
اطلاقش بر مجیب از مسایل فروع شایع است پس مفتی
مثل فقیه بود و فقیه مذکور شد صحابه بفتح صاد و حای مهملتین مصدر است
بمعنی صحبت کردن و قرین شدن و بمعنی اصحاب شایع است
که جمع صحب است یا صاحب بنا بر اختلاف مشهور اما در مقدمهٔ
جار الله و نهایهٔ جزری صحابه را جمع صاحب گفته و مراد
از صاحب کسی است که بمجلس شریف پیغمبر صلی الله علیه و سلم
رسیده و ایمان آورده باشد و بر ایمان از دنیا رفته باشد یعنی
معنی که از وی چیزی ضد ایمان ظاهر نشده و مقصود ناظم درین گروه
آنست که این قطعهٔ دیگر در بیان نامهای جماعتی است از خاصان
پیغمبر ملازمان صاحب ملت علیه افضل الصلوة والتحیة
که در ان زمان فرخنده انجام مفتی و مجتهد و فقیه انام بو
دند مفتیان صحابه ده بودند عائشه انکه یازده است
بوی یعنی ده بودند از مردان عائشه انکه یازده اند بوی
یعنی عائشه انکس است که یازده اند مفتیان صحابه بسبب او

شش ماه و پنج شب بوده و مدت خلافت امیرا
لمؤمنین عثمان رضی الله عنه دوازده سال بوده بدوازده شب
کم و مدت خلافت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه چهار
سال و نه ماه بوده پس جمیع مدت خلافت خلفا سی و
نه سال و شش ماه و دو شب بود و در منوب و غیره
مذکور است معاذ بضم میم و عین مهمله و الف مبدله
از واو و ذال معجمه پسر جبل هجده ساله بود که مسلمان
شد و هجده سال از هجرت گذشته بود که فوت شده
ابو درداء بفتح دال مهمله و سکون را نامش عویمر بضم عین
مهمله و فتح واو پسر عامر الانصاری بوده و درداء نام
دختر اوست بعد از سی سال از هجرت فوت شده
در دمشق اشعری بفتح همزه و سکون شین معجمه و فتح عین
مهمله منسوب باشعر که قبیله است از عرب و اصل اشعر
خواهد آمد کنیتش ابوموسی و نامش عبدالله و عمرش
شصت و اند سال و بعد از پنجاه و دو سال از هجرت
فوت شده کنیف بضم کاف و فتح نون و سکون یاء تحتانیه

بمدینهٔ رسول الله صلی الله علیه و سلم مدنی و مدینی واقع
شده است اما در صحاح گفته که در نسبت مدینهٔ رسول
صلی الله علیه و سلم مدنی میگویند و در نسبت مدینهٔ منصور
مدینی از جهت فرق و این وقتی است که مدینه صحیح باشد
و اصح آنست اما بر قول بعضی که گفته‌اند که معتل العین است
بر وزن مفعلة مقتضی آن است که مدینی گویند مثل طویلی
در طویله در شرح شافیه و مفصل مبین است پس اثبات
یاء تحتانیه و حذف تاء موصوف در عبارت ناظم
قدس سره بعد از این خواهد آمد بر ضرورت شعری بود در قول
اصح یا بر مذهب مرجوح و سور مدینه سوری است که بعد از
هجرت نازل گشته و مراد ناظم قدس سره از سور مدینه سوریست
که باتفاق علما اکثر مدنی است زیرا که بعضی سور که مدنی است
نزد بعضی نیز ذکر نکرده و تفصیلش در بعضی تفاسیر و کتب قراآت
مذکور است نور و حج و انفال مدینی میدان با لم یکن و
زلزلت احزاب همان پنج اول و قد سمع رعد و حدید
فتح و پس و پیش دو بهر و نصر و رحمن نور بضم نون و سکون

الم ذلک الکتاب است سیم سورهٔ آل عمران بکسر عین مهمله
که الم الله لا اله الا هو الحی القیوم و گویند مکی است چهارم سورهٔ
النساء بکسر نون و مد همزه که یا ایها الناس است اول است
و پنجم سورهٔ مایده که یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود است
ششم قد سمع الله یعنی سوره مجادله بکسر دال در شرح کشف
علامهٔ تفتازانی در آخر سوره بقره مذکور است دو درست بلکه
وجه وجیه است که مراد بقد سمع تمام جزو باشد زیرا که سورهای
جزو باتفاق مدنی است مگر آنکه صف و سورهٔ تغابن که مختلف
فیهما است نجد در کشاف مذکور است رعد بفتح را و سکون عین
مهمله یعنی سورهٔ رعد که المر تلک آیات الکتاب است و گویند مکی است
حدید بفتح حاء و کسر دال مهملتین یعنی سورهٔ حدید که سبح لله ما فی السموات
است فتح بفتح فا و سکون تا فوقانیه و حاء مهمله یعنی سوره فتح
که انا فتحنا است پس یعنی سورهٔ که پس از فتح است که از انسوره
حجرات گویند بضمتین حاء مهمله و جیم که یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا
است پیش یعنی سوره که پیش از سورهٔ فتح است که آنرا
سورهٔ محمد صلی الله علیه وسلم گویند که الذین کفروا است دهم

است زیرا که اتفاق علماء طب صمغ درختی است و رباح
حیوانی است که از وی بوی خوش گیرند و قایل این قول این
معنی را غالبا از صحاح گرفته و حال آنکه نسخ صحاح درین مقام
متفاوت است در بعضی نسخ واقع است که رباح حیوانی است
مانند گربه و رباح نیز شهریست که کافور ردی باشد و از آنجا ببلاد
دیگر می برند و در بعضی باین عبارت مذکور شده است الرباح
دویبة کالسنور یجلب منه الکافور و بعض یجلب را بجیم تصحیح فر
موده اند و بعضی بحاء مهمله و تحقیق این بحث در اعتراض ترقا
موس الاعظم مذکور است صالح بصاد مهمله و کسر لام میراث
یافته بودند و گویند از عبد الرحمن عوف خریده بودند مدعم بکسر
میم و سکون دال و فتح عین مهملتین رفاعة بن زید بآنحضرت
صلی الله علیه وسلم بخشیده است و در اصل اسم آلت است
در مثوب مذکور است یسار بفتح یاء تحتانیه و سین مهمله از
کفار گرفته بودند زید بفتح زای و سکون یای تحتانیه و دال مهمله
پسر حارثه که خدیجه رضی الله عنها بآنحضرت صلی الله علیه وسلم
بخشیده بود و زید جد هلال بن یسار یکی موالی آنحضرت

تا آن قلاع فتح شد چنانچه ناظم قدس سره میکوید زخیبر

بسته مصطفی بهفت قلعه خدایش چه داد آنجهان

ملک زخیبر بستد یعنی از صاحبان قلعهای خیبر ستد

بجنگ یا از قلعهاء خیبر بستانید یا از صاحبانش اینها

مصطفی بضم میم وسکون صاد مهمله والف منقلبه از واو

یعنی برکزیده شده از همه خلق خدایش چه داد

افاده معنی تعجب میکند یعنی نهایت تعجب است که فتا

ح مبین آن قلعهاء متین را مفتوح بر دست خاتم ا

النبیین در اندک زمان و حین مفتوح ساخت چون

دست یافتن بر تمامی آن در آن مقدار زمان بحسب ظاهر

نا مقدور می نماید ملک بضم میم وسکون لام پادشاهی

واستیلا سالم بکسر لام یعنی بی عیب اشارتست باستیلا

تمام زیرا اکر بعضی قلاع مذکوره فتح نشدی استیلاء

با عیب ونقصان بودی کتیبه بدو ناعم وشق والکه

قموص ونطاة ووطیح وسلالم کتیبه بفتح کاف وکسر تا فو

قانیه وسکون یاء تحتانیه وباء منقطه ناعم بنون وعین

اعیای وثقیل ولاذع را از او جاغ شمردن خالی نیست

از تسامحی در بعضی کتب مثل حقایق وغیره داخل امراض

کردانیده واما ناظم تابع جمهور کشته میکوید خشن و

لاذع است واعیایی خذری ومدد وحکاک خشن

بفتح خاء معجمه وکسر شین معجمه دردیست که با و درشتی بو

بود ولاذع بکسر ذال معجمه وبعین مهمله وبعضی بدال مهمله و زا

معجم تصحیح کرده اند اما در کتب طبی متداول یافت نشد

وآن حالتی است که فهم شود با و سوزشی اعیایی بکسر همزه

وسکون عین مهمله ویاء تحتانیه والف زاید وهمزه مبدله

از یاء تحتانیه ویاء نسبت ویائی که ملکتف بود با لف زاید

ویاء نسبت او را بهمزه قلب میکنند چنانچه در علم صرف

مبین است وآن حالتی است حادث شود از ریاضتی که

اثر آن بفارسی ماندکی کویند خذری بفتحتین خاء معجمه ودال مهمله

وکسر راء ویاء نسبت در ابراز مکنونات مذکور است اما

در قانون وسایر کتب طبی که بنظر در آمده خذری یاء نسبت

مذکور است واو دردیست که فهم شود با و نقصانی در رکه

ضاد معجمه و راء و باء منقوطه مشتق از ضرب که جستن رگ است
و در اکثر کتب طبی ضربانی بیاء نسبت مذکور است و آن درد
که حاصل شود از حرکت عضو متحرک شریان بکسر شین معجمه و آن
رگی است که دایما متحرک باشد ثقیل بفتح تاء مثلثه و کسر قاف
حالتی است که حادث شود بجهت ماده که صاحبش خود را
گران یابد ثاقب بثاء مثلثه و کسر قاف دردیست که اکثر کنند
صاحب او که گویا آن عضو را سوراخ می کنند بآلت که دشنه
مسلی بکسر میم و فتح سین مهمله و تشدید و کسر لام منسوب بمسله بکسر
میم یعنی جوال دوز تا را جهت نسبت حذف کرده اند و ضم
مشهور است و آن دردیست که فهم شود با او که گویا بآن
عضو فرو می برد آلت دایره که گرد و تنده مثل جوال دوز و اصل
هلاک مبالغه است در صعوبت این درد
شهور بضم شین معجمه جمع شهر بفتح شین معجمه و سکون هاء
بمعنی هلال است در کلام و بعد از آن سی روز را نام نهاده اند
بهلال پس از آن اطلاق کرده اند شهر را بر سی روز در مقابله
مذکور است رومیه منسوب است به پادشاه روم و او اسکندر

[حاشیه:]
تمام فرض میکنند و ماههای ایشان نیز
سال شمسی

یادگار است دو تشرین تشرین الاول و تشرین
الآخر بکسر تاء فوقانیه و سکون شین معجمه و کسر راء و دو
کانون کانون الاول و کانون الآخر شباط بضم
شین معجمه مشهور است اما در صحاح و اساس بسین
مهمله گفته و دور نیست که سباط بسین مهمله معرب شباط
بود آذار بمد همزه و ذال معجمه نیسان بفتح نون و سکون
یاء تحتانیه و سین مهمله ایار بکسر همزه و یاء تحتانیه
حزیران بفتح حاء مهمله و کسر زاء و راء تموز بفتح تاء فوقانیه
و زای آب بمد همزه و باء منقوطه ایلول بفتح همزه و سکون
یاء تحتانیه و ضم لام و سکون واو و بدانکه مبداء سال ایشان
تشرین الاول است او آن وقتی که آفتاب در میزان
بود و دور نیست که چون میزان در مقابل حمل است او را
مبداء سال گردانیده باشند و هریک از تشرین الآخر
و نیسان و حزیران و ایلول را سی روز گیرند و شباط
هر سه سال پیوسته بیست و هشت روز گیرند و در سال
چهارم بیست و نه روز زیرا که ربع روز زایده شصت

بوی امادر از ازامیر الریاض گفته که فارسی سخن اهل جورا است
بضم جیم که یکی از بلاد فارس است پس کلام باقی بلاد فا
رس را که پارسی گویند باعتبار زبان دری مناسب تر بود
اهل جور و در رهنمون گفته که فارس اهل آن ولایت اند و
این معنی درین مقام اولی است زیرا که برین تقدیر احتیاج
بتقدیر نیست و در شرح مشارق کازرونی مذکور است
که بلاد فارس منسوب است بفارس بن فهلو بن سام بن نوح
علیه السلام و سخن فهلوی منسوب است به فهلو و چون
و چون حکومت ملوک فرس در زمان عثمان بن عفان
رضی الله عنه بر یزدجرد بن شهریار بن کسری قرار یافت
و دران زمان اتفاق نوبت کبس که در ابتدای وضع این
تاریخ که زمان جمشید است ملحوظ بوده با آبان ماه رسیده
بود و خمسه مسترقه را در آخرش زیاده کرده بودند پس از ان
قاعده کبس قدیم مهمل ماند این تاریخ را به یزدجرد منسوب کرده اند
و سالهای شمسی اصطلاحی است مثل ماهها و ایام سالهای ایشان
سیصد و شصت و پنج است و ایام هر ماهی سی و اول سال ایشان

دی ماه بفتح دال مهمله و سکون یای تحتانیه بهمن ماه بفتح بای بنقطه
و سکون ها و فتح میم و سکون نون اسفندرمذ ماه بکسر همزه و بسکون
سین مهمله و فتح فا و سکون نون و ذال معجمه و سکون را و ضم میم
و سکون ذال معجمه و بدانکه در شروح که دیده شده مذکور است که ماه
اول فصل بهار است و نه ماه دیگر بر ترتیب و فی دال کلام از قطعه
زمان بودن شمس در هر برجی معلوم میگردد
سنین بکسرتین سین مهمله و نون جمع سنه بفتح سین و سنه بمعنی سال
اصلش سنو بوده واو را حذف کردند تا را عوض آورده اند
و گویند سنه بوده ها را حذف کردند ترکیه بضم تا ی فوقانیه
و سکون را و کسر کاف و تشدید یای تحتانیه منسوب بترک و ترک
طایفه اند از آدمیان از فرزندان یکی از کنیزان حضرت ابراهیم
علیه السلام و گفته اند از فرزندان ترک بن نیوس بن یافث
بن نوح علیه السلام و یکی را ترکی گویند اصلش تورک بوده
بسکون واو چون بکلام عرب نقل کردند واو را بالتقای ساکنین
حذف کردند مثل سایر معربات در ازاهیر الریاض مذکور است
و حاصل آنست که این قطعه دیگر در بیان نامهای سالها

مرغ یعنی مرغ خانگی ونامهای سالها بترتیب بزبان ترکی

در زیجات وکتب احکام باین طریق مذکورست کسکو واوط

بارس طاوشقن لوییلان یوند قوی بیچین داقوق

ایت طونغوز وبعضی بجای کسکو سحقان گفته وبجای اوط

اود وبجای طاوشقن توشخان وبجای لوییلان لوی وبجای

یوند یونت وبجای بیچین بجی وبجای داقوق تخاقوی وبجای

طونغوز تنکوز وغالبا تصحیف است

بروج

جمع برج بضم با ابنقط کوشک وحصار در ازاهیر الریاض

مذکورست وبرج آسمان عبارتست ازیک قسم از دوازده

از دوازده قسم متساوی از فلک البروج که آسمان

هشتم است ودر شرع از ا کرسی گویند وهر قسمی را ازین اقسام

اسمی است که بسبب هیات کوکبی که برمیان آن قسم بوده

بآن اسم مسمی گشته برجها دیدم که از مشرق برآوردند

جمله در تسبیح ودر تهلیل حی لایموت یعنی برجها دیدم

که از نقطهٔ افق معموره که ربع مسکونست از جانب شرق

سرتا پای بیرون آمدند بحرکت فلک اعلی که آسمان نهم است

بضم سین مهمله وسکون نون وضم با ابنقط برصورت خوشه

واو را عذرا نیز گویند بفتح عین مهمله وسکون ذال معجمه

وراء والف وهمزه واین سه برج صیفی است میزان بکسر

میم وسکون یاء تحتانیه برصورت ترازوی عقرب بفتح

عین مهمله وسکون قاف برصورت کژدمی قوس برصورت

کمان واین سه برج خریفی است جدی بفتح جیم وسکون دال مهمله

برصورت بزغاله دلو بفتح دال مهمله وسکون لام برصورت

دلوی حوت برصورت ماهی واین بروج مشتری است وتحقیق

صورت مذکوره درکتب هیئت ونجوم مذکورست

بیوت جمع بیت وبیت کوکب موضع سلامتی

وقوت آن است یعنی هرگاه که این کوکب باین موضع رسد میگویند

میگوینه سلامتی وقوت صاحب آن کوکب باشد مثلا می گویند کوکب

علما مشتری است پس هرگاه که این کوکب در موضع خود رسد قوت

وسلامتی حاصل شود علما را بواسطهٔ آن وباقی برین قیاس وآن

دوازده خانه بود که عبارت از دوازده برج باعتبار برج مذکور

کواکب جمع کوکب سیاره بفتح سین مهمله وتشدید یاء تحتانیه

شیر مدام حمل و عقرب خانهٔ بهرام اند که مریخ بکسر میم و تشدید
رای مکسوره قوس و حوت خانهٔ مشتری اند ثور و میزان
خانهٔ زهره اند بضم زای و فتح ها غلطی است مشهور جدی
و دلو خانهٔ زحل اند بضم زای و فتح حاء مهمله مقام بفتح میم
جای ایستادن جوزا و خوشه که سنبله است خانهٔ تیر است
که عطارد است بضم عین مهمله سرطان خانهٔ ماه است که قمر
بود و ظاهر آنست که مه فارسی قمر بود چنانکه ماه شهر آید
است خانهٔ آفتاب است که شمس است و بنای این تقسیم بر قاعده
ایست که اهل احکام گفته‌اند آفتاب و ماه بمنزلهٔ دو پادشاه
اند مر این پنج برج دیگر را از اول اسد تا آخر جدی بر توالی
ولایت آفتاب است آفتاب گویند و از آخر سرطان تا
اول دلو بر خلاف توالی ولایت ماه زیرا که کوکبی که در ولایت
هر یک بود در ترتیب او بود اسد در طبیعت موافق
آفتاب است پس خانهٔ او گردانیده‌اند و از ولایت هر یک
از آفتاب و ماه هر یک ازان پنج ستاره را یک خانه مقابل دارند
که در طبیعت موافق او بود مثلا زحل را از ولایت آفتاب

جوزا سی و دو روز است و هر یک از حمل و ثور و شیر
که اسد است و پس آن سنبله است و پیش او سرطا
ن است سی و یک روز و هر یک از دلو و میزان و حوت
و عقرب سی روز و هر یک از قوس و جدی بیست و نه روز
مقدار بیان بودن آفتاب است در هر یکی از دوازده برج
برین نهج خور بجوزا ای دو دو سی یکست حط و بدانکه چون مرکز
مدار خور که آفتاب است خارج مرکز فلک البروج است نصف
این مدار که در جانب بروج شمالیست بیشتر باشد از نصفی
که در جانب بروج جنوبیست برین صورت پس آفتاب
در بروج شمال که حمل است و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله
بیشتر باشد از بروج جنوبی که میزان و عقرب و قوس و جدی
و دلو و حوت است پس در هر یک از حمل و ثور و اسد و پس
و پیش اسد که سنبله و سرطان است سی و یک روزی باشد و در
جوزا سی و دو روزی باشد و در هر یک از دلو و میزان و حوت
و عقرب سی روزی باشند و در هر یک از قوس و جدی بیست و
نه روز برین معنی بیتست لا ولالب لا ولالا ششم

کار شمس و قمر از فلک خود که آب مکشوف است بلحظه بیرون
آیند تمام خلق سوخته شوند و در رساله ابو اللیث مذکور است
که فلک دوم مرو سفید است و سوم آهنی است و چهارم روی
است و پنجم مس و ششم نقره و هفتم زر و مابین هر فلکی
پانصد ساله راه است و کفره اند این مذهب اهل توحید است
بیان نقح با بنقط ظاهر کرد
نیدن اوزان جمع وزن نقح وه سنجیدن و مراد درین مقام
کمیت و مقدار است و ازین جهت جمع کرده است فلزات
بکسرتین فا و لام و تشدید زای جمع فلز انچه بگدازند از گوهرها
مثل زر و نقره و آهن و جز آن حاصل آن است که این قطعه در
در ظاهر گردانیدن مقدارهای کانی عمارتگاه است و بر معرفت
آن فواید مترتب است از آن جمله شناختن فضل فلزات بر دیگری
چون ممتزج بود و بی انحلال ترکیب مثل ممتزج از زر و سیم مثلا
و آن را طرق است یکی انست که ترازوی سازند که کفتین
متساوتین باشند در درجه کمال از یک جوهر مثل نحاس
یا غیر آن و بر یک طرف عمود مثل اعداد نقش کرده منقله

علم مکتب فی ذرعة الذهب که از نفایس کتب
این فن است مذکور است زردی جثه هفتاد و یک (۷۱)
سیماب چهل و شش است ز از زیر بسی هشت شمار
ذهب صد است و سرب پنجه و نه آهن چهل برنج
برنج و مس چهل و پنج است و نقره پنجه و چار جثه بفتح
جیم و تشدید ثا مثلثه تن مردم و مراد اینجا قطعه است
از هر کدام از کانیها اینکه که در حجم برابری صد مثقال
زر بود و طریق دانستن برابر است حجم مذکور بر وجهی که
ابوریحان تحقیق کرده آنست که ظرفی بسازند بر شکل
کله قندی و مانند ناوه دان پشت خمی بگردنش متصل
سازند و کفه ترازوی مذکور را مقابلش نهند و چون بحسب
بلدان و فصول آبها مختلف بود ظرف مذکور را از آب
جیحون که نهری است منتهی بخوارزم در اوایل فصل خریف
پر سازند و صد مثقال زر را در آن ظرف وضع کنند بعد از آنکه
در تنقیه آن از غش مبالغه نموده باشند و شک نیست که بمقدار
حجم او از ظرف مذکور آب بیرون رفته در کفه ترازو قرار خواهد

مهمله و نون و الف منقلبه از یاء تحتانیه در اصل قصد کردن در این

موضع بمعنی مقصود است ایضاً بفتح همزه و سکون یاء

تحتانیه و ضاد معجمه بازگشتن مفعول مطلق است منصوب

بفعل محذوف و در مستعملات که بمعنی نیز گفته تفسیر میکنند حاصل

یعنی این قطعهٔ دیگر در ظاهر کردانیدن این مقصود است که قدر نکاه

نه کانه است که بیان شد در حالی که بازگشته از بیانی مذکور بطریق

و شروع کرده در بیان مذکور بطریق حساب جمل بضم جیم و تشدید میم

چنانچه در صحاح مذکور است و خاتم المجتهدین صدر الشریعة

و ازین جهت سهولت حفظ حساب مذکور در دو بیت انشا

فرموده و حساب مذکور را در آن مندرج کردانیده چنانچه در آن

و عادت اوست در علوم دیگر یکان شمار ز ابجد حروف

تا حطی چنانکه از کلمن عشر عشر تا سعفص و لیکن از قرشت

تا ضظغ سر صد صد دل از حساب جمل شد تمام مستخلص

بس الف یکی بود و یاء تحتانیه ده و کاف بیست و قاف صد

و غین هزار و متوسطات بر طوالها برین قیاس

نه فلزی بستوی الجم از بمیزا بر کشی اختلاف وزن دارد هر یکی

انگه ثنی و رباعی سدیس است و سالغ تبیع بفتح تاء

فوقانیه و کسر باء بنقطه و سکون یاء تحتانیه و عین مهمله گوساله

نر دو گوساله ماده را تبیعه گویند و بعضی فقها گفته اند که گوساله

که شاخ او برابر گوش او بود در مقاییس مذکور است

جذع بفتحتین جیم و ذال معجمه و عین مهمله گاوی که در سال

دوم در آمده باشد و نزد فقها رفع الله قدرهم گاوی یک

ساله در منتخب مذکور است و در صحاح گفته که گاوی دو ساله

که در سال سیم در آمده باشد ثنی بفتح تاء مثلثه و کسر نون

و تشدید یاء تحتانیه گاوی که در سال سیم در آمده باشد

و نزد فقها زاد الله رفعة اعلامهم گاوی دو ساله رباعی بفتح

راء و باء بنقطه و کسر عین مهمله و تخفیف یاء تحتانیه در منتخب

مذکور است گاوی که در سال چهارم در آمده باشد سدیس

بفتح سین مهمله و کسر دال مهمله و سکون یاء تحتانیه و سین مهمله

گاوی که در سال پنجم در آمده باشد سالغ بسین مهمله و بصاد مهمله

نیز آمده و کسر لام و غین معجمه گاوی که در سال ششم در آمده باشد

و در ایضاح مقامات حریری گفته که بعضی گفته اند که جذع

غنم بفتحتین غین معجم و نون اسم جمع است در صحاح
و غیره مذکور است یعنی رمه گوسفند یا بیشتر جذع و ان
ثنی پس رباعی پس سدیس بس آنگاه سالغ ز سن غنم
جذع گوسفندی که در سال دوم در آمده باشد در صحاح و منتوب
مذکور است و نزد فقها روح الله ارواحهم بره که بیشتر
سال بر آن گذشته است در صراح مذکور است و در شروح
قدوری زاهدی مذکور است که گفته اند شش ماهه و گفته اند
هفت ماهه و گفته اند هشت ماهه و گفته اند نه ماهه و در منتوب گفته اند
که از میش نه هشت ماهه و از بز نه یک ساله ثنی گوسفندی
که در سال سیم در آمده در منتوب مذکور است و نزد فقها قدس الله
تعالی اسرارهم الشریعة الغراء گوسفندی یکساله رباعی
گوسفندی که در سال چهارم در آمده باشد سدیس گوسفندی
که در سال پنجم در آمده باشد سالغ و صالغ گوسفندی که در سال
ششم در آمده باشد و جهت تعیین سال هفتم و جز آن
سالغ را اضافت کنند چنانچه در سن بقر گذشت
قبائل بفتح قاف و کسر همزه

سین مهمله و باء منقطه و الف مشبعه و همزه مبدله از یاء و سبا
بر شهر ایشان نیز اطلاق میکنند چنانچه در مقاییس مذکور است
و عبارت ناظم هر دو معنی را محتمل است قطعة الاخری
کتف شانه معا رو ده عضد بازو سیر آسمان زمجی و زمکی
دنبهٔ مرغ و شوی بریان کتف بفتح کاف و کسر تاء
فوقانیه و بنو تمیم سکون تا را تجویز کرده اند شانه یعنی استخوان
پهن در پس دوش معا بکسر میم و عین مهمله و الف مکتوبه
مبدله از واو عضد بفتح عین مهمله و ضم ضاد معجمه بازو یعنی
از آرنج تا شانه در مقاییس مذکور است سیر بفتح یاء تحتانیه
و کسر سین مهمله زمجی و زمکی بکسرتین زاء و میم و تشدید جیم و کاف
بیخ دنبهٔ مرغ در دیوان الادب و غیره مذکور است شوا
بفتح شین معجمه و مد همزه بریان و حذف همزه جهت ضرورت
شوی است صمم کری بکم گنگی عرج لنگی بله کولی علیم و
عالم و علام و دانا و ایسی پژمان صمم بفتحتین صاد مهمله و میم
بکم بفتحتین باء منقطه و کاف عرج بفتحتین عین مهمله و راء و جیم
بله بفتحتین باء منقطه و لام کولی یعنی بی ادراکی در مقاییس

بوسم یعنی نشان کردن زیرا که زمین را نشان میکنند بگیاه در
صحاح وغیره مذکورست مدرار بکسر میم وسکون دال مهمله
ورا الیمن زیر انده باران فی الصحاح والدیوان سماء مدرار
یدر بالمطر اما در کنز اللغات باران کفته مطر بفتحتین میم
وطاء مهمله ربیع اسم بهار آمد خریف اسم خزان الکه
شتا صیف بی شبهت زمستانست وتابستان ربیع
بفتح راء وکسر باء بنقطه وسکون یاء تحتانیه وعین مهمله بهار یعنی
فصل از چهار فصل که دران کیاه وکل پیدا شود خریف بفتح
خاء معجمه وکسر راء خزان یعنی دیگر از فصول چهارگانه که دران میوه
چینند شتا بکسر شین معجمه وهمزه مبدله از واو زمستان
صیف بفتح صاد مهمله وسکون یاء وفا تابستان یعنی فصل
دیگر از فصول چهارگانه که دران گرمای بسیار بود واقسام سال
وفصولش بروجه مذکور در عامه کتب لغة مسطورست اما
در صحاح منقولست که عرب سالی بشش قسم منقسم کردانیده
دو ماه اول را ربیع الاول کویند دو ماه دوم را صیف ودو ماه
سیم را قیظ بفتح قاف وسکون یاء تحتانیه وظاء معجمه ودو ماه چهارم را

وکاهل بفتح ها لفظیست عجمی بمعنی درنگ کننده خزی
بخاء معجمه وزاء ویاء دویم از اصلیست رسوا یعنی ذلیل وخوار
دنی اصلش دنیء بوده بهمزه بعد از یا ناکس یعنی فرومایه
وخسیس ضنی بضاد معجمه وتشدید یاء لاغر در منوبند مذکورست
بهی اصلش بهیء بوده مثل دنیء نیکو در صحاح ومقاییس وجز آن
مذکورست ودر کنز اللغات تابنده نیز کفته سغب غرث
وطوی وجوع مصدرها ونعت از دی یکی سغبان دویم
غرثان سیم طیان دکر جوعان سغب بفتحتین سین مهمله
وغین معجمه وباء بنقطه وغرث بفتحتین غین معجمه وراء مثلثه
وسکون راء بجهت ضرورت شعرست طوی بفتح طاء مهمله
والف مبدله از یا جوع بضم جیم وسکون واو مصدرها یعنی این
چهار لفظ مصدرند ومصدر در لغت جای بازکشتن ودر
اصطلاح امریست قایم بغیر که در آخر فارسی او تا ونون
یا دال ونون باشد ومعنی این الفاظ کرسنه شدنست اما
از عبارت ناظم ظاهر نیست نعت بفتح نون وسکون عین
مهمله در لغت صفت ودر اصطلاح اسمی که از مصدر شکافته

بنقط و فتح قاف و کسر را و تشدید یاء تحتانیه چیزی نیکو منسوب
بعبقر و عرب را گمان است که عبقر شهر جنیان است
و از ینجاست که هر چیزی که نیکو و عجیب باشد نسبت بدان کنند در
کواشی و غیره مذکور است سفن بفتحتین سین مهمله و فا
سوهان یعنی چوب سای در مهذب مذکور است اما در
صراح تیشهٔ چوب تراشی گفته و عبارت الصحاح و الفلک
هکذا السفن ما ینحت به الشیء کدر بفتح کاف و کسر دال
مهمله خدر مثل کدر بخا معجم و دال مهمله خیره یعنی فضول چون
در اصل حدر شدن آب است از کلمه سدر مثل حذر بسین و دال
مهملتین حیران یعنی متردد و سرگشته وتر بیخ و وصب
ریح و الم درد جوی سوزش اقط پینو دوا دارد تنق
بخو مشق گریان وتر بفتح واو و کسر تاء فوقانیه وصب
بفتحتین واو و صاد مهمله بیماری در صحاح و مقاییس و اللسان
مذکور است و در مهذب درد گفته الم بفتحتین همزه و لام
جوی بفتح جیم و الف مبدله از یا اقط بفتح همزه و کسر قاف
و طاء مهمله پینو یعنی قوت قروت دعد ابفتح و کسر دال مهمله

رفعت جلا نفی و بکا گریه جنف میل و خفر شرم
و صیاح است و صخب افغان عنا بفتح عین مهمله و نون
و الف و همزهٔ مبدله از واو سنا بفتح سین مهمله و الف
و همزهٔ مبدله از واو رفعت بفتح را و سکون فا و عین
مهمله و تاء مدوره یعنی بلندی جلا بفتح جیم و الف و همزهٔ
مبدله از واو دور شدن و دور کردن از وطن در مهذب
مذکور است نفی بفتح نون و سکون فا دور شدن و دور کردن
در صراح و غیره مذکور است و مراد دوری از وطن است بقرینهٔ
مقام بکا بضم باء بنقطه و کاف و الف مبدله از یا گریستن
یعنی بیرون آمدن آب از چشم و حاصل مصدر مراد است
جنف بفتحتین جیم و نون و فا میل یعنی جور کردن خفر بفتحتین
خاء معجم و فا و راء صیاح بکسر صاد مهمله و یا و حاء مهمله
افغان صخب بفتحتین صاد مهمله و خاء معجم افغان یعنی بانگ
کردن غرین و غیل و غاب و غیضه و ایک و شری بیشه
زبر کفک و سنین قحط و مطا پشت و جراب انبان
غرین بفتح غین معجم و کسر را غیل بفتح و کسر غین معجم و سکون

بیابان لاب بضم لام و سکون واو جمع لابه سنگستان
در مقاییس مذکور است حره بفتح حاء مهمله و تشدید راء

وما قطوة الاولی طور و جبل طود و علم کوه است

حارس پاسبان طرم و عسل اری و ضرب

شهد است و مجان رایگان طور بضم طاء مهمله و سکون
واو کوه جبل بفتحتین جیم و باء بنقطه کوه طود بفتح طاء
مهمله و سکون واو و دال مهمله کوه بزرگ علم بفتحتین
عین مهمله و لام حارس بحاء مهمله و کسر راء و سین
مهمله طرم بکسر طاء مهمله و سکون راء عسل بفتحتین عین
و سین مهملتین اری بفتح همزه و سکون راء معنی این
سه لفظ انگبین است ضرب بفتحتین ضاد معجمه و راء
و باء بنقطه انگبین غلیظ شهد بفتح شین معجمه و سکون ها
انگبین با موم این دو لغت در مقاییس مذکور است
مجان بفتح میم و تشدید جیم رایگان یعنی بی عوض
در شرح مقامات ابو البقا مذکور است میزان

تراز و حمل بار دو قر خر داری بود فلک سفینه جاریه

جو بفتح جیم و تشدید واو هوا یعنی آنچه در میان آسمان و
زمین باشد و هر مکان خالی را نیز هوا گویند در صحاح مذکور است
ملان بفتح میم و سکون لام و مد همزه ظرف پر خالی نجاء معجمه
و کسر لام ظرف تهی شامخ بشین معجمه و کسر میم و خاء معجمه چیزی
بلند و کوه بلند قله بضم قاف و تشدید لام بلندی هر چیزی
و سر کوه معراج بکسر میم و سکون عین نردبان در صراح مذکور است

سلم بضم سین مهمله و تشدید لام جسم و جسد شخص و طلل گویا

و جثمان و بدن تن ذات هستی کون بودن روح نفس و
مهجه جان جسم بکسر جیم و سکون سین مهمله تن در صحاح و دیوان
مذکور است جسد بفتحتین جیم و سین مهمله تن در صحاح مذکور است
و در مجمل از خلیل بن احمد منقول است که جسد مخصوص است
به تن آدمی و شخص بفتح سین و سکون خاء معجمتین و صاد مهمله کالبدی
که از دور دیده شود پس سر و دست و پای در مفهوم شخص
داخل باشد چنانکه در صحاح و مقاییس و جز آن مذکور است
طلل بفتحتین طاء مهمله و لامین کالبد مذکور و حوباء بفتح حاء
مهمله و سکون واو و باء بنقطه و الف ممدوده و همزه جبدو

مهمله گربه خیطل بفتح خاء معجمه وسکون یاء تحتانیه وفتح طاء
مهمله گربه هره بکسر ها وتشدید راء وها گربه ماده کلب
بفتح کاف وسکون لام برغوث بضم باء بنقطه وسکون
راء وضم غین معجمه وسکون واو وثاء مثلثه نمل بفتح نون
وسکون میم مورچه در مقاشس جمع نملت گفته ذره بفتح
ذال معجمه وتشدید راء وها مورچه عالم بفتح عین مهمله وفتح لام
جهان یعنی دنیا یا آخرت قلته کمی رحت خوشی
شره بدی ملکت شهی سوده سری جده نوی کظت
پری رنبه کمان قله بکسر قاف وتشدید لام وتاء مدوره
وهمچنین در باقی الفاظ صفت کانه راحت به راء والف
منقلبه از واو وحاء مهمله اسایش شره بکسر شین معجمه وتشدید را
ملکه بضم میم وسکون لام پادشاه شدن در کنز اللغات
مذکور است پس ساقط شد اعتراض بعضی که بابا یافت نشد
شهی یعنی پادشاهی حاصل مصدر است سوده بضم سین
مهمله وسکون واو ودال مهمله سری یعنی مهتری جده بکسر
جیم وتشدید دال مهمله کظت بکسر کاف وتشدید ظاء معجمه

از حیوان معشر بفتح میم وسکون عین مهمله وفتح شین معجمه
گروهی از مردم طالق بطاء مهمله وکسر لام بله یعنی سرگذار
ودر شرع زن رها شده از عقد نکاح شکوی بفتح شین معجمه
وسکون کاف والف تانیث گله بکسر کاف عجمی بفتح ها
وسکون جیم ومیم صد شتر در دیوان مسطور است ودر صحاح
گفته که گله شتر از سی وده وزیاده ودر دیوان از پنجاه ودر مقا
یپس از نود تا صد گفته راعی براء وکسر عین مهمله غی و
ضلالت گمرهی بغض وعداوت دشمنی تلقا جهت
قران نبی تبیان بیان آیه نشان غی بفتح غین معجمه وتشدید یاء
تحتانیه گمراهی اصلش غوی بوده ضلالت بفتح ضاد معجمه
بغض بضم باء بنقطه وسکون غین وضاد معجمتین دشمنی در صحاح
مذکور است وهمچنین عداوه بفتح عین مهمله تلقا بکسر تاء فوقانیه
وسکون لام وقاف ومد همزه جهت مقابل قرآن
بضم قاف وسکون راء نبی بضم نون وکسر باء بنقطه
عجمی است تفسیر قران یعنی کتابی که حق سبحانه وتعالی بپیغمبر
علیه الصلوة والسلام فرستاده تبیان بکسر تاء فوقانیه

دباکدو و قرع تراد شدید سخت فیجن بفتح فا و سکون یای
تحتانیه و فتح جیم سداب بفتح سین و دال مهملتین گیاهیست
در کوه و دشت و بستان می باشد و کوهی بهتر بود
و تفصیلش در کتب طبی مذکورست ثور سیر گذشت
قثد بفتحتین قاف و ثاء مثلثه و دال مهمله بادرنگ دبا
بضم دال مهمله و تشدید باء منقوطه و الف و همزه اصلی یا
یا منقلب از یاء تحتانیه یا الف تانیث در اساس
مذکورست قرع بفتح قاف و سکون را و عین مهمله کدوی
تر شدید مثل جدید شین معجمه و دالین مهملتین قثا
قثا خیار و سلق چغندر جزر گذر نعناع پودنه است
و اثاث و متاع رخت قثا بکسر قاف و تشدید ثاء
مثلثه و الف و همزه اصلی میوه ایست که از او ربوف خیار زرد
گویند اما خیار مرادف قثد است فی المغرب الخیار
بمعنی القثد معرب و منه قوله لا یاکل قثا و لا خیارا و هو صحیح
و منه عن ابن الاعلمانی و تفسیر القثاء بالخیار تسامح اما در صحاح
خیار را بقثا تفسیر کرده و عکس نیز و غالبا ناظم تابع صحاح

سکر مستی و صحو هشیاری نفر و عون و مظاهرت
یاری سکر بضم سین مهمله و سکون کاف و راء مستی
یعنی اندک تغیر از شراب و جز آن که حاصل شود مر
شخص هشیار را نسبت بحال سابق چنانچه از ظاهر عبارت
صحاح مستفاد میگردد و در شرع مستی آنست که غالب
کلام آن شخص بسبب هذیان تا اگر نصفش هذیان بود او را
در شرع و در عرف مست نگویند بروایت مختار در نهایه
هدایه مذکورست صحو بفتح صاد مهمله و سکون حاء مهمله نفر بفتح
نون و سکون صاد مهمله یاری دادن در صراح مذکورست
عون بفتح عین مهمله و سکون واو یاری مظاهرة بضم میم
و ظاء معجمه و فتح ها با هم پشت بودن مبرم و متقن و
متین محکم مظلم و داج و مدلهم تاری مبرم بضم میم و سکون
باء منقوطه و فتح را متقن بضم میم و سکون تاء فوقانیه و
فتح قاف متین بفتح میم و کسر تاء فوقانیه این سه لفظ بمعنی
محکم است یعنی استوار و او عربی است مظلم بضم میم و سکون
ظاء معجمه و کسر لام داج بدال مهمله اصلش داجو بوده بکسر جیم

یمین بفتح یای تحتانیه وکسر میم ذمی بکسر ذال معجمه وتشدید
میم منسوب بذمه اهل بفتح همزه وسکون ها خداوند ذمه
بکسر ذال معجمه زنهار یعنی امانی که اعطای امن است یعنی
عدم خوف وبی بیمی زنهاری یعنی کافری که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم یا خلیفه او را ایمن گرداینده باشد
از کشتن وگرفتن مال بسبب جزیه بکسر جیم وسکون زای
فعله است از جزا وآن اسم مالی است که مقرر کرده از دیگر

یاس وحرمان قنوط نومیدی چون تعطل بطاله بیکاری

یاس بفتح یای تحتانیه وسکون همزه نومیدی حرمان بکسر حای
مهمله وسکون رای نومید کردن در صحاح مذکور است ونومیدی
حاصل بالمصدر قنوط بضمتین قاف ونون وطای مهمله تعطل
بفتح تای فوقانیه وتشدید وضم طای مهمله بیکار شدن بطاله بفتح
بای منقوطه وطای مهمله بیکار شدن وبیکاری حاصل مصدر است

قرد کپی قضاعه سگ آبی حرفه پیشه حری سزاواری

قرد بکسر قاف وسکون رای کپی بوزنه وغالبا بوزینه تحریف
ابوزینه بفتح زای وتشدید نون وابوزنه کنیت این حیوان است

از شرح مفتاح علامه شیرازی در بحث قوه واز دیباچه
شرح مواقف شریف قدس سره همین استفاده میکردد
ویس ساقط شد اعتراض بعضی که از بی وقوفی ونادانی
وقوف بمعنی دانائی یافته نشد حدس بفتح حای مهمله
وسکون دال وسین مهملات دانستن در صراح مذکور است
شعر بکسر شین معجمه وسکون عین مهمله دانستن علم بکسر
عین مهمله وسکون لام دانستن فقه بکسر فا وسکون قاف
دانستن در مقاییس مذکور است وهمچنین فهم بفتح فا وسکون
ها دانستن ومراد از جمیع الفاظ حاصل معنی مصدر است
غاز بضم غین معجمه انبوهی حفله بفتح حای مهمله وسکون فا
حده بکسر حای وتخفیف دال مهملتین تنها شدن اصلش
وحده بوده بکسر واو وسکون حای ودال مهملتین وحده
بفتح واو وسکون حای مهمله تنها شدن وتنهایی حاصل مصدر است

عسار ومسکنه چون بوس وفقر وعیله درویشی

مکاتیم ومکاییل کیلها فیلوله بی رایی عسار بفتح عین
مهمله وسین مهمله درویش در طلبة الطلبه از بعضی علما نقل

مهمله حقد بکسر حاء مهمله و سکون قاف و دال مهمله حنق بفتحتین
حاء مهمله و نون و قاف معنی آن شش هر کینه است قیسم بفتح
قاف و کسر سین مهمله نافه مشک در مقاییس مذکور است پس منع
شد اعتراض بعضی که بمعنی نافه یافت نشده فاره بفاء و همزه
و راء نافه مشک در دیوان الادب مذکور است طاقة بطاء مهمله
و الف مبدله از واو و قاف و تاء مدورة توانائی قدرة بضم قاف
و سکون دال مهمله الی نعمت ضرر زحمت بلا هم نعمت و
زحمت کنان و کن غطا پوشش فضیحه فضح رسوائی
الی بکسر همزه و لام و الف مبدله از یا نعمت بکسر نون
و سکون عین مهمله یعنی نیکی در صراح مذکور است ضرر
بفتحتین ضاد معجمه و راء گزنده خلاف نفع زحمت بفتح زاء
و سکون حاء مهمله انبوهی اما چون بمعنی گزند مشهور است
ناظم از تفسیر کرد اینده بلا بفتح باء منقطه و الف و همزه
مبدله از یا نعمت و زحمت بمعنی ضرر و در صراح مذکور است
ضرر زحمت گفته و در مهذب عطا پس ساقط شد اعتراض
بعضی که بلا آزمایش است به نیکی و بدی و ظاهر شیخ از ما پیش بر

و دیوان و جز آن مذکور است اما در اساس گفته که نجس
بفتحتین بمعنی چیزی پلید استعمال مصدر است بمعنی صفت
پس آنچه در کتب فقهی مذکور است که نجس بفتح جیم پلید و بکسر
جیم چیزی پلید معنی لغوی باشد نه اصطلاحی چنانچه بعضی از فضلا
گمان برده اند هلب بضم ها و سکون لام کاسموی یعنی موی یال خوک
که کیمخت را با وی دوزند در کنز اللغات مذکور است تسخین
بفتح تاء فوقانیه و سکون سین مهمله و کسر خاء معجمه و سکون یاء تحتانیه
موزه واحد تساخین چنانکه مذهب مبرد است و نزد
ثعلب تساخین جمعی است که او را واحد نیست در بعضی نسخ
مثوب چنین مذکور است و در بعضی دیگر تسخن بفتح خاء معجمه
و بدون یاء واقع پس بر این تقدیر زیادتی یا از جهت ضرورت
بود قفش بفتح قاف و سکون فاء و شین معجمه نثا بفتح نون و ثاء
مثلثه و الف مبدله از یا خبر نبأ بفتح نون و باء منقطه و همزه
و در آگاهی از نیک یا بد در صراح مذکور است شکر است و
فرج و هر آن کین اندرون او مهبل و مانش قهبلس و
ذب و ایر نر شکر بفتح شین معجمه و سکون کاف و را عورت

لفظ و معنی و در عبارت ناظم قدس سره موی نمی گنجد سره
بضم سین مهمله و تشدید را ناف یعنی موضع مقطوع از باقی مانده
آنچه دایه بریده باشد از روده مخصوص در فایق و نهایه
جزری و غیره مذکور است ثغره بضم تاء مثلثه و سکون غین
معجم و را و تاء تانیث مغاک سینه یعنی گوی زیر سینه و ما
بفتح را و تشدید میم و عین مهمله تارسر یعنی موضع نرم از پیش سر
در وقت طفولیت کابوس و ان سکاچه ضاغوط نیدلان
جاثوم هم مند و هیتاک پرده در کابوس بضم باء منقط
و سین مهمله سکاچه یعنی آنچه مردم را در خواب فرو گیرد و در برات
او را عبد الجنک گویند و در کتب طبی مقدمه صرع گفته
و سکاچه لفظی است عجمی ضاغوط بضاد و غین معجمتین و طاء مهمله
و در مهذب طابوط بطاء منقط در موضع غین معجم ذکر کرده
نیدلان بفتح نون و سکون یاء تحتانیه و فتح دال مهمله جاثوم
بجیم و ثاء مثلثه و سکون واو و میم یعنی این سه لفظ نیز بمعنی کا
بوس است مند بضم میم و فتح نون و تشدید و کسر دال مهمله رده
در یعنی مشهور کننده کس را ببدی هیتاک بفتح ها و تشدید

و بعد از حذف حرف علت تا را عوض آورد نوابره
بکسر همزه و سکون باء منقط و راء پیش کژدم و سوزن نیز
در صحاح مذکور است جعبه بفتح جیم و سکون عین مهمله کیش
جفیر بفتح جیم و کسر فا کیش بزرگ و فضه بفتح واو و سکون فا
و ضاد معجم کیش زر پوست در صحاح مذکور است کنانه
بکسر کاف و نونین کیش یعنی تیردان اعصار گردباد
و نکباکج و شمال بالا جنوب و ضد صبا پس و دبور پیش
اعصا بکسر همزه و سکون عین و صاد مهملتین گردباد بفتح با
کسر کاف یعنی بادی که گرد را برانگیخته بجانب آسمان مرتفع
شود و مثل ستونی در صحاح مذکور است نکبا بفتح نون و
سکون کاف و باء منقط و الف و همزه مبدله از الف تانیث
بادکج یعنی بادی که از میان دو طرف آید از میان نهای اطراف
اربعه که صبا و شمال و دبور و جنوب است چون از میان صبا
و شمال آید صابیه گویند بصاد مهمله و الف و باء منقطه و
از میان شمال و دبور جربیا بکسر جیم و سکون را و کسر باء منقط
یاء تحتانیه و همزه مبدله از الف تانیث و از میان جنوب

وسکون جیم لغة مؤلّده دن است موم بضم میم وسکون واو روغن
عسل در صراح وغیره مذکورست وموم لفظ عربی است زیف
بفتح زای وسکون یای تحتانیه وفا ناسره بهرج بفتح بای منقط وسکون
ها وفتح را وجیم ناسره یعنی ناروان از زر وسیم در ایضاح مقامات
مذکورست جید بفتح جیم وتشدید وکسر یای تحتانیه و دال مهمله کره
شادن بشین معجمه وکسر دال مهمله آهوبره در صحاح مذکورست
خشف بکسر خای معجمه وسکون شین معجمه وفا آهوبره زرد دیوان
ومنوب مذکورست غزال بفتح غین معجمه وزای آهوبره رشا
بفتح را وشین معجمه آهوبره وقتی که برفتن در آمده باشد در صحاح
مذکورست اما در مقاییس آهوبره گفته ثقبه سوراخ
است ومنجل داس وبیرم کرد بر گلبتان ماتن است و
کلوب انبر ومنشار اره ثقبه بضم ثای مثلثه وسکون قاف وفتح
وبای منقط منجل بکسر میم وسکون نون وفتح جیم داس یعنی منکال
بیرم بفتح بای منقط وسکون یای تحتانیه وفتح را کرد بر یعنی
انجر چوب تراش بآن سوراخ کردمیکنند و در بعضی بلاد
انرا ایسکنه گویند چنانچه محقق شریف در شرح مفتاح در باب

قصر کوشک جذم وبنیان واساس اصل است وشرفه
کنگره علو بکسر عین مهمله وسکون لام در صحاح مذکورست
سفل بکسر سین مهمله وسکون فا در منوب مذکورست ذیل
بفتح ذال معجمه وسکون یای تحتانیه دامن پیرهن وجز آن در مقاییس
مذکورست قصر بفتح قاف وسکون صاد مهمله جذم بکسر جیم وسکون
ذال معجمه اصل بنیان بضم بای منقط وسکون نون ویای تحتانیه
اصل در کنز اللغات مذکورست اساس بفتح همزه وسینین مهملتین
اصل یعنی محل ومستقر دیوار شرفه بضم شین معجمه وسکون را
مقدم العین است وماقی مؤق معرق وماق ماق کنج چشم است و
مؤخر شی دنبال وبازل بینی مقدم بضم میم وسکون قاف و
دال مهمله ماقی بفتح میم وسکون همزه با الف منقلبه از همزه و کسر
قاف ویای تحتانیه در فایق مذکورست مؤق بضم میم وسکون همزه
وموق بضم میم وسکون واو مبدله از همزه ماق بفتح میم وسکون
همزه ماق بالف منقلبه از همزه معنی این شش لفظ کنج چشم است
از جانب بینی مؤخر بضم میم وسکون همزه وکسر خای معجمه ورای
کنایة است از عین دنبال یعنی دنبال چشم از جانب زلف

چون کعک کاک قرص کلیچه لبا قله دابوغه بدال مهمله وضم با
بنقطه و غین معجمه خربز یعنی هندوانه بطیخ بکسرتین با بنقطه
و تشدید طاء مهمله و خاء معجمه کعک بفتح کاف و سکون عین مهمله
کاک یعنی نان مخصوص که انرا پنجه کش گویند قرص بضم قاف
و سکون را و صاد مهمله نوعی است از نان که انرا کلیچه گویند لبا
بکسر لام و باء بنقطه و همزهٔ اصلی در مقاییس مذکور است قنفذ خار
پشت و سلحفات سنگ پشت ضب سوسمار و ضفدع
چغز و دلق دله قنفذ بضم قاف و سکون نون و ضم فاء و دال
معجمه سلحفات بضم سین مهمله و فتح لام و سکون حاء مهمله سنگ پشت
یعنی کشف ماده ضب بفتح ضاد معجمه و تشدید باء بنقطه ضفدع
بکسر ضاد معجمه و سکون فاء و کسر دال و عین مهملتین چغز بجیم و غین
معجمه و زای یعنی مکل لفظ عجمی است دلق بفتحتین دال مهمله و لام
و قاف دله یعنی حیوانی مخصوص مثل گربهٔ بزرگ جبهه چکاد
و مفرق فرق و دماغ مغز ام الدماغ جای وی و جمجمه کله
جبهه بفتح جیم و سکون باء بنقطه چکاد یعنی پیشانی لفظ فارسی است
مفرق بفتح میم و سکون فاء و کسر و فتح راء و قاف فرق بفتح فاء و سکون را

وضع بضم واو و سکون ضاد معجمه و عین مهمله طهر بضم طاء مهمله و
سکون ها و دراپاکی از حیض و جزآن در مقاییس و صراح
مذکور است اما در صحاح و دیوان و منوب باکه از حیض گفته علوق
بضمتین عین مهمله و لام و سکون واو و قاف در اصل دوست
داشتن مرد زن را در صحاح و عامهٔ کتب لغة مذکور است
و مراد آبستن شدن است چون دوستی سبب جماع است
غالبا و جماع فی الجمله سبب آبستن و از کلام بعضی درین مقام
معلوم میشود که معنی حقیقی علوق آبستن شدن است لیکن
یافت نشد اما در کتب فقهی این لفظ بمعنی مذکور بسیار واقع
شده و حاصل معنی آبستن شدن است در اخریاکی در تاج المصادر
و صحاح و غیرهما مذکور است و مخفی نیست که در عبارت ناظم
بجهت نظم اندک تسامحی واقع است زیرا که نظر بظاهر عبارت
گمان میشود که وضع بچه موصوف است یتن بفتح یاء تحتانیه و سکون
تاء فوقانیه بچه که باز گونه بیرون آید یعنی برخلاف هیئت طبیعی چنانکه
اول پایهایش بیرون آید اما هیئت طبیعی آنست که اول سرش
بیرون آمده روی بجانب آسمان باشد و دو دستش بران کشیده

یعنی کوتاه کردانیده سوی بضم و کسر سین مهمله و الف مبدله از یاء
تحتانیه در صحاح مذکورست مثل جاء زید سواک یعنی آمد زید
جز تو نعم بفتحتین نون و عین مهمله آری الا بکسر همزه و تشدید لام
و الف اصلی مثل ما جاءنی احد الا زید یعنی نیامد مرا هیچ کس مگر
کاین و کاء و کائی کاء و کیء بمعنی کم اندر خبر کاین بفتحتین
کاف و تشدید یاء تحتانیه و نون اسمی است مبنی بر سکون مثل
من مرکب از کاف تشبیه و ای و تنوین مکتوبه و ازین جهت
دران تصرف کرده اند کائن بکاف و الف مبدله از همزه و کسر همزه
مبدله از یاء اولی ای و یای دوم محذوفست و نون مکتوبه
به نزد جمهور بر وزن کاین بوده و بعضی از نحات نون را [illegible]
مثل قاض در حالت رفع و جر و این مذهب مختار ناظم است
کای بسکون همزه و کسر یاء دوم ای و نون ملفوظ و یاء اولی
محذوفست کاء بکسر همزه و نون ملفوظ و حذف یاء اولی
و دوم ای کیء بسکون یاء اولی که تقدیم کرده اند بر همزه و کسر
همزه و نون ملفوظ با حذف یاء دوم مجموع این لغات بمعنی کم
خبری است مثل کاین من رجل در جلا ضربت یعنی بسیاری

بفتح زای و سکون میم و فتح ها و کسر را سختی سرما در صحاح مذ
کورست برد بفتح باء بنقطه و سکون را سرما قر بضم قاف
و تشدید را ورد گل دان و هندبا کسنی ارج و طیب
عبق بو یا ورد بفتح واو و سکون را و دال مهمله شکوفه
هر درختی و مخصوص شده بگل گلابی در جامع ابن بیطار
مذکورست و مؤید این معنی است که در منتخب گفته ورد شکوفه را
گرمی بو بند بسرخی مایل و هر چیزی که در قش بوی خوش دهد او را
نیز ورد گویند هندبا بکسر ها و سکون نون و فتح دال و با [illegible]
بکسر دال و مد و قصر گفته است کسنی یعنی گیاه مخصوص ارج
بفتح همزه و کسر را و جیم بو یا طیب بفتح طای مهمله و کسر یاء مشدده
تحتانیه و باء بنقطه بو یا در صحاح مذکورست عبق بفتح
عین مهمله و کسر باء بنقطه بو یا یعنی چیزی که متصف بوی
خوش نعم دوحش و چارپا و سبع دد و جبانه دشت
و دار سرا نعم بفتحتین نون و عین مهمله چهارپای و عرب
قصد نمیکنند از نعم جز شتر در منتخب مذکورست وحش بفتح واو
و سکون حای مهمله و شین معجمه چهارپای دشتی دد در دیوان

ناس وانس واناس آدمیان پدر و مادر آدم وحوا

ناس بنون والف زاید وسین مهمله آدمیان اصلش بوده اناس

بهمزه که فاء فعال است حذف کرده اند واین مذهب

جمهور است اما در صحاح ودیوان الف ناس را بدل

از واو گفته انس بکسر همزه وسکون نون آدمیان اناس

بضم همزه آدمیان یعنی فرزندان آدم ناظم آدمی را درین مقام

بجیم کرد اینده وازین جهت بطریق اهل فرس جمع ساخته

وحذف یکی از دو یاء نسبت جهت ضرورت شعر است

بدانکه در مهذب وسامی فی الاسامی گفته که این سه لفظ اسمی است

اما در مذهب اهل تحقیق انست که اسم جمع اند چنانکه

در کشاف وجز آن مذکور است آدم بهمزه والف اصلی و

فتح دال مهمله پدر آدمیان اصلش ءادم بوده همزه دوم

را بالف قلب کردند از روی وجوب پس آدم عربی بود

چنانکه در شرح رضی شافیه ومفصل مذکور است اما در کشاف

مبالغه بسیار است که عجمی است پس منافات باشد

میان کلام کشاف ومفصل وجواب انست که آنچه در

موافقت کلام کریم ملک علام دخل تمام دارد که فضلا

و شرفا بعضی الفاظ در طی عبارات و تفسیر این لغات

از مصطلحات ارباب این صنعت واقع است که لابد

بود به تبیین آن اشتغال نمودن پس بنابر توضیح آن

عبارات با تحقیق بعضی دیگر از زیادات چند سطری جهت

زیادتی فایده باین کتاب ملحق می سازند بدانکه انواع لغت

بسیار است از انجمله هشت نوع چنین میکردد

اصلی است در لغت منسوب باصل و در اصطلاح

لفظ مستعمل نزد هفت طایفه مخصوصه مشهوره

از مردم بیابانی که ایشانرا اعراب وعرب عربا و عرب

عاربه نیز گویند وعلوم ادبیه وقواعد عربیه را علمای عربیه

از کلام این قوم ولغت این گروه استنباط فرموده اند

مشترک بضم میم وسکون شین معجمه وفتح راء در لغت

مشتق است از اشتراک و اشتراک بایکدیگر انبازی کردن

و در اصطلاح لفظ موضوع باوضاع متعدده از برای معانی

متعدده خواه آن معانی از اضداد باشد خواه نباشد

از موب چنانچه از اشارت شرح زبدة الفضلا قاضی
عضد الملة والدین و تصریح محقق شریف در حاشیه شرح
مذکور مفهوم میگردد بدانکه چون موب گشت از عجمیت
بیرون آمد و مانند الفاظ عربی شد و ازینجاست که قرآن
و احادیث ازین نوع بسیار واقع است چنانچه علامه
زمخشری در کشاف مکرر باین معنی اشارت کرده است

مولد مثل موب در لغت مشتق از تولید
و تولید چیزی را از اصل چیزی بیرون آوردن و در اصطلاح
لفظی که مولدون از لغت اصلی اخذ کرده باشند بتصرف
و در کلام اعراب مستعمل نباشد مثل بدایه بیاء تحتانیه
که از بداءة اخذ کرده باشند و این نوع را عامی و محدث
نیز گویند و اطلاق مولد برین لفظ و برین طایفه بطریق مجاز است
چنانچه در اساس مذکور است و مولدون گروهی باشند
از عجم که در دیار عرب مولد گشته نشو و نما یافته باشند
یا عکس چنانچه در شرح مفتاح علامه شیرازی مذکور است
یا گروهی از عرب یا اعراب که با عجم مختلط شده باشند

و شروحش مستفاد آنست که این نوع داخل موب
است و اتفاق لغتین بعید است

اسم مصدر

و آن دو قسم است اول وصف حاصل مر فاعل را و قایم
قایم باو مترتب بر معنی مصدر که آن تاثیر است و این قسم را
حاصل مصدر نیز گویند چنانچه در تلویح مذکور است و فرق
میان مصدر و اسم مصدر در جمیع الفاظ فارسی ظاهر است
مثل کریم شدن و کریمی و حریص شدن و حریصی اما در الفاظ
عربی گاه بود که یک لفظ باشد مثل ولوع بفتح و دو
گاه باشد که دو لفظ باشد مثل فعل بفتح و کسر فاء و استعمال
جمیع مصادر بمعنی حاصل مصدر شایع نیست مجاز و عکس
نیز شایع است اما قلیل بود چون عطاء و حاصل مصدر را
بر معنی دیگر اطلاق کنند و آن مصدریست مستعمل بمعنی اسم
مفعول مثل خلق بمعنی مخلوق چنانچه از شرح الشرح و حیث
عکس مستفاد میگردد قریب است باین معنی آنچه در امالی
ابن حاجب مذکور است که اسم بر دو نوع است مصدر
چون اکل بمعنی خوردن و اسم مصدر چون اکل بضم همزه بمعنی

باکا پروردکار ابعزت نعرت یافتکان معارک
جلالشانکم علیهم سلطانا مبینا که این پرده تتق قبول
ازچشم زخم بوالفضول نکاه دار و این محمل
نشین بادیه فیهتن خیرات حیان را از زار
خائی هر تیره درای مبارز رجبهاش را از پرتو نور
تحسین بیارای و جبینش را بزیور آفرینش
فرمای آری لطف و احسان تو باید تا انجه برزبان
قلم آید مقبول و مستحسن نماید و کرنه معلوم است
کراز دل شکسته چه آید و از دست فرو بسته
چه کارکشاید دیکر چون نیر اقبال جاه و جلال شاه
باوج کمال رسید بموجب قضیه مجربه اذا تم شئ
دنقصه مقرر است که هر حرکمال رسید بکمال بود
هر آینه او را زهیب زوال چنین است آیین کردنده
دهر کرنجشد بلطف دستانند بقهر دیکر بحسب تقدیر
روی بوادی سفر آورد و نبشاهده بلدان و معاشرت
خلان و کسب مجد و معالی و صحبت افاضل و اعالی اوقات

... اعنی فاطمه ... دولتشی الا ... یا کارپروردکار ... بمعجزه ... این زاده

حق اللّه با نوی همین ... ق

حیث قال سید المرسلین کر ... ان

صاحب دولت را که محیی سعادت ... ملت

و ماحی ماثر بدعت ... بظهور فتح

قائم ال محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم ممنون

سازی و ذات ... محبی سعادت ...

و اشرصفات ملکی ملکات

انکه حق ... عزیز ... تا دولت ...

منت نعم ... السلطان مبین

مصدر توفیقات ... سکون ... و ...

و حوزه ... بیر ... اصطلاح و ... فرموده

خارج از حیز ... و چون کرد از ... بیمن دولت

اهل صادق و ... بانتقال

ابدی الاتصال و بر توایل اقبال ...

کذاری و وظایف مجهدت کسزی قیام نموده آوازه شادمانی و طرب
و ترانه خوشحالی و ذوق بکوش فلک اثیر رسانیده بوسیدم
و بر مردمک دیده نهادم پیچیدم و تعویذ دل سوخته کردم
اکر بهمین شیوه ستوده و طریقه مرضیه عمل نموده احیانا بدو کلمه
که مشتمل بر اخبار سلامتی بوده باشد خوشحال میفرموده باشند
باعث سرافرازی و موجب امیدواری دوستان و محبان و مشتاقان است
جواب نوشته خطاب مستطاب و کتاب مقدس القاب رسید و بندکان
خالص و غلامان مخصص را سر تفاخر باوج سماوات رسانیده
بین الاقران والامثال سرافراز و مباهی ساخت همانا آیات رحمت
و علامات سعادت از آسمان علو و رفعت در شان بنده نازل کشت
الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب خوانده حسب المقدور بمراسم شکر
الهی و وظایف ثنای خداوندی قیام و اقدام نموده و ادام و نواهی
که از فحوای او مفهوم و معلوم بود همه را بکوش جان اصغا
فرموده و بدیده دل ملاحظه کرد انشاء الله العزیز بتوفیق الهی
و میامن برکات همت صاحبی در انجام آن مهام سعی بلیغ نموده تقصیر
و تغافل نخواهد نمود القاب عورات عصمت قباب عفت نقاب
و ستره احتجاب مقدس انتساب بلایک ملکات حمادی برکات

انتساب

مریم حرکات حکمت سکنات قدوة الطاهرات ملک العادات خدیجه
نسا، العارفات زین المستورات عصمة الدنیا والدین نوع دیگر
مهد معلی و ستر علیا حضرت ملایک رتبت قدوسی عصمت کروبی
عفت ولایت مرتبت سماوی برکت مریم فطنت مطهر طلعت
خدیجه طاعت بلقیس حکمت فرشته حرکت عصمة الدنیا والدین
نوع دیگر مخدره مستوره عفیفه صالحه ساجده راکعه عائذه زین
العفایف والمستورات تاج المخدرات عصمة الدنیا والدین نوع دیگر
عصمت پناه عفت دستگاه بلقیس الزمانی خدیجة الاوانی مونس
العلمین عصمة الدنیا والدین طریق منشیان هند وستان بر سبیل دعا ها
بزرگان نوشته‌اند دولت دوجهانی و اقبال جاودانی همیشه ملازم ذات با برکات ملازمان باد
مطالب دوجهانی و مآرب جاودانی بتایید آسمانی محصل و میسر باد
نهال عزت و اقبال بر جویبار بقا از آسیب فانی محروس و مصون باد
مسند صدارت و بزرگواری بوجود شریف بندگان عالی مزین و مقاصد و جهانی محصل باد
سرانجام مهام اسرا و انام بارسته بکف کفایت و قبضه درایت ملازمان باد
همواره آفتاب عزت و اقبال از عتبه علیه که مطلع جهانیست طالع باد
عتبه عزت پناه همیشه آفتاب اقبال و مشرق خورشید جلال باد
درگاه جلالت پناه همواره قبله اقبال و مقصد جلال باد

قواعد دین و دولت و اساس ملک و ملت بفر رای صایب ملازمان موکد باد
ریاض دین و دولت برشحات سحاب فیض توجه ملازمان خرم و شاداب باد
چهره ملک و ملت و رخسار دین و دولت بجمال عدل و زیور داد ملازمان از آسته باد
دفاتر ایام و صحایف لیالی بذکر معدلت و راستی ملازمان مرقوم باد
عرصه ممالک عالم بمحاسن رای عالم آرای آراسته باد
نسایم جاه و جلال عالیحضرت خداکانی در اقطار ربع مسکون گردان باد
دار الملک جلالت و اقبال همیشه بفر رای عالی معمور و آبادان باد
رای عالی همیشه مشکل کشای مهام جهان و جهانیان باد
مفاتیح فتح ابواب و فیروزی بقبضه اختیار ملازمان باد
انتظام مهام ساکنان بسیط غبرا بکف کفایت و قبضه دولت ملازمان عالی باد
فهرست ابواب عزت و اقبال بنام نامی و اسم سامی ملازمان باد
آستانه عالی مرجع اهالی و اعالی باد من مکاتبات مخدوم جهان در حق اولو المکارم
یا ایها الولد الرشید والصاحب السعید والمصاحب الحمید اوصلک الله
تعالی الی مبلغ الرجال ونهایات الکمال قد جعلنی الله تعالی
بمحبتک مفتونا و بمودتک محزونا وبهواک مقرونا وعن فراقک
محزونا وعن مهاجرتک مغموما وبمواصلتک مشتوقا وبزلال وصالک
متعطشا وبورود مکاتبتک منتظرا وبوصول مراسلتک متوقعا ولا

کمالک مستشرا دا بادام کرد نواهیک مترصدا فواعجبا من شرایف الطافک
ومن شرایط اعطافک ان لم تفرحنی بنقوش ارقام اقدام اقلامک
المبارکه فالک ان تنسانی من الاسلام والاعلام والمراسلة والمفاوضة
لیس من آداب المحبین وعادات المتحابین ان لم تیسر المخالطة فلیس یمنع
المکاتبة المأمول من مکارم اخلاقک العظمی والمسئول من محاسن
اشفاقک الجلی ان لا تنس نصیبی من الدعاء **ایضا** رزقک الله
تعالی عیشة الابرار ودرجة الاحرار ومراتب الاخیار فوالله انی
لک من المحبین والمشتاقین والمعتقدین وان لقائک شفاء صدری وجلاء
حزنی وذهاب غمی ودعاک قرة قلبی ونزهة روحی ومفرح جنانی
ونجاتک سبب ملالی وواسطة کلالی فاشرح علی ریاض خاطری ابواب
المکاتبة والمراسلة فان التوقع والترصد الی ذلک فی غایة الغایات
ونهایة النهایات فان کان ادراک المواصلة متعذرا فابواب
المکاتبة منسهلا فلما وعدتنی کتاب نزهة الارواح صرت متوقعا منتظرا
مترصد الایفاء وعدک **ایضا** اللهم بلغ ولد الامجد الاسعد الارشد
الی درجات نهایات الکمال وغایات کمالات الرجال واخرج عن ریاض
خاطره کدورات الملال وظلمات الکلال بحرمة النبی والآل المامول منه
ان کان من جانبه خبر اخبر فیجتنب لما التمس قلبی **ایضا** لو کنت خرجها

من زوار موقف الافاده والافاضت فارتفع دعائی واخلاصی والتمس الدعا
لخلاصی ومناصی جعل الله تعالی جنابه العالی مقبلا لشفاه الاکابر والاعالی
ایضا ریاض سیادت ونقابت بنیاد من برکات فتح جهات خاطر
فیاض ملازمان سیادت ونقابت پناه مخدومی ملاذی نقاوه آل طه ویس
خلاصه خاندان طیبین وطاهرین زبده دودمان سید المرسلین مدظله
العالی سیرابی تا قیام قیامت خرم وشاداب باد **ایضا** کتاب مستطاب
وخطاب مقدس القاب اعنی مثال واجب الامتثال که از جانب ملازمان
نواب وزارت واقبال پناه عظمت وجلالت دستگاه سعادت وجلالت
اشتباه عالیجاه صاحبی ملاذی امیداکابی نامزد دعاگوی حقیقی
شده بشرف مطالعه وسعادت ملاحظه آن سرافراز وممتاز
گردیده مفتخر ومباهی گشت وبعنایت الطاف مسرور ومبتهج شده
بسبب امیدواری واستظهار تمام شد چون سابقه نیکی وطریقه محبت
ودعاگوئی ملازمان عالی بدرجه اعلی ومرتبه قصوی داشت همیشه متوقع
ومترصد توجه والتفات خاطر بوده والحمد لله والمنه که آثار اخلاص
ونتایج دعاگوئی که از محض صفای نیت وخلوص طویت بوده بظهور آمده
ملحوظ عین عنایت ومنظور انظار عطوفت گشت امیدواری که روز
بروز سوابق توجه خاطر عالی بکمال رسیده دعای یاد گشته برجوع خدمات سرافراز گردد

گلشن شناسایی هر روزه روشنتر و رونده دوستی هر دم تازه تر باد
بعزت آداب محبت و حرمت مسایل دوستی که تعلق خاطر محبت مآثر
وارتباط دل موده منزل بخدمت و ملازمت حضرات مخادیم موافق
اصحاب وفا و مطابق ارباب صدق و صفا است هر روزه در آرزوی
آن و هر دم در تمنای آنست که بشرف وصال و سعادت اتصال مسر
شود یارب این آرزوی من چه خوشست توقع که رشحات
سحاب عطوفت دریغ نفرموده هر روزه بدو کلمه یادآوری فرمایند